

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۱۱۰
۱۳۸۱



مجله الکترونیکی
همجنسگرایان ایران





فهرست مطالب:

- ۱ فهرست مطالب
- ۲ حرف های سردبیر
- ۶ حقوق فرد، حقوق جمع و همجنسگرایان
- ۱۰ فلاش های زندگی یک لژیبن (۲) - آذر
- ۱۴ با استعداد نهفته ی خود آشنا شویم
- ۱۸ فیلم کرگدن خشونت جنسی علیه کودکان کشور..
- ۲۵ نامه های خوانندگان
- نگاهی تاریخی به اندیشه های چپ در جنبش
- ۲۸ همجنسگرایان
- اطلاعیه دیده بان حقوق بشر در باره همجنسگرایان
- ۳۴ ایران
- ۳۶ جشن عشق: آرا، وارانند
- ۴۳ فرهنگ خودباوری
- ۴۸ زنان از زن همویت یافته - دلارام
- ۵۰ شکنجه همجنسگرایان در ایران ترجمه ج. شیرازی..
- ۵۴ نقدی بر نقدی بر نقدی - فرزانه
- ۵۵ شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذر ماه سال ۱۳۸۳

شماره ۱۱، آبان ماه ۱۳۸۴ - ۵۷ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine
Issue 11, November 2005

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور اشتراک «ماها»، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



حرف های سردبیر

نفع عمومی ایجاب می کند که دگرجنسگرایان به آگاهی رسانی در باره همجنسگرایی بپردازند

فارغ از وضعیت سیاسی حاکم، همه شواهد حاکی از آن است که جامعه و مردم نسبت به موضوعات جنسی کنجکاو بوده و آمادگی برای یادگیری در باره مسائل جنسی، از جمله پدیده همجنسگرایی را دارا هستند. همچنین از برکت اینترنت و روشنگری خود همجنسگرایان، طیف وسیعی از روشنفکران، فعالان سیاسی و گروههای مختلف اجتماعی، دید منفی یک دهه پیش در باره همجنسگرایی و همجنسگرایان را کنار نهاده و در صحبتهای خصوصی و در لفافه به حقوق مدنی اجتماعی همجنسگرایان اعتراف می کنند.

هرچند که این دو فاکتور، یعنی آمادگی جامعه و تحول ذهنی روشنفکران، خود قدمی به جلو است ولی کافی نیست چرا که بسیاری از روشنگران اجتماعی، جهت دهندگان افکار عمومی و فعالان عرصه های مختلف حقوقی، در عین اعتراف ضمنی به حقوق ما همجنسگرایان، اما طرح و مطالبه علنی حقوق همجنسگرایان در شرایط امروز را زودرس می دانند و یا ادعا می کنند که ابتدا باید نظامی دمکراتیک در کشور ایجاد شود و بعد بحث حقوق همجنسگرایان را مطرح کرد. این گونه استدلالات ضعیف، بی پایه و سطحی اند.

**سکوت و پنهانکاری در باره
همجنسگرایی در خدمت ادامه سکسیم،
مردسالاری و هترو سکسیسم است چرا
که استانداردها و نُرم های فعلی جامعه
تنها به یک نوع گرایش جنسی اعتراف
می کند و آن را اخلاقی و درست می
داند. همین استاندارد فرهنگی حاکم
استقلال جنسیت زن را نفی و زنان را
شهروند درجه دوم محسوب می کند.**

سکوت روشنفکران و آگاهگران اجتماعی در باره
ظلم و بی حقوقی ای که بر همجنسگرایان روا می شود، با
این بهانه که حالا وقت این حرفها نیست، در واقع ماست
مالی کردن موضوع با هدف شانه خالی کردن از مسئولیت
فردی - اجتماعی خود است تا آسوده سر بر بالین نهند و

ضعف استدلالی آن چنان عیان است که کمتر کسی خریدار آن می باشد. واقعیت این است که سکوت روشنفکران و نیروهای فعال اجتماعی تا حدودی از کم دانشی آنها از مسئله همجنسگرایی ناشی می شود که خود نشان از آن دارد که روشنفکران و فعالان فرهنگی - اجتماعی ما از حس جویندگی و پرسشگری کافی برخوردار نبوده و نیستند و نتیجتاً به دنبال کسب دانش و آگاهی از موضوع همجنسگرایی نبوده اند.

علت دیگر بی اعتنائی فعالان فرهنگی اجتماعی ما نسبت به همجنسگرایی و همجنسگرایان، روحیه و منش هموفوبیایی (آگاهانه یا ناآگاهانه) درون آنهاست؛ به این معنی که کلاً روشنفکران و دیگر افراد پر مدعای



جامعه ما کلاً همجنسگرایی و گرایش به همجنس را دارای بار ارزشی و اعتباری کمتری نسبت به دگرجنسخواهی می‌دانند و در نتیجه "به زحمتش هم نمی‌ارزد" که به کسب اطلاعات در باره آن پرداخته شود. این **کمتر ارزشی** دانستن همجنسگرایی و گریز و کناره‌گیری از همجنسگرایان، قبل از هر چیز به ضرر رشد فردی و جامعه تمام می‌شود؛ به شکل که همجنسگرایان را از علنی کردن خود باز می‌دارد و برداشت و باور غلط عمومی که گویا همه انسانها دگرجنسگرا هستند، تعدیل نمی‌شود و دگرجنسگرایی اجباری هر چه بیشتر ریشه می‌دواند. سکوت و کتمان سازی در باره همجنسگرایی در بسیاری از مواقع باعث درد و رنج شدید، کدورت‌ها و جدایی در خانواده می‌شود از جمله هنگامی که فردی در خانواده همجنسگرا باشد و دیگر اعضا خانواده به دلیل ناآشنایی و ناآگاهی از موضوع از توان درک و فهم مسئله عاجز مانده و در نتیجه خشم و کینه، قهر و جدایی ونفی و سرکوب هویت جای مهر و دوستی و محبت و دیگر علائق خانوادگی می‌گیرد.

از طرف دیگر احساس بی‌مسئولیتی و بی‌توجهی به رنج و دردی که همین امروز از ناحیه ناآگاهی عمومی متوجه اقلیت ده درصدی همجنسگرایان کشور می‌شود را روشنگران ما و مدافعان حقوق بشر چگونه توضیح می‌دهند و به چه دلیل از مسئولیت روشنگری و آگاهی‌رسانی خود شانه خالی می‌کنند؟

این همجنسگرا‌گریزی تبلور همان چیزی است که

هموفوبیا (ترس، وحشت، گریز و سکوت در باره همجنسگرایی و بی‌رغبتی به کسب آگاهی در باره آن) نام دارد. امروزه در غرب اطلاق هموفوب بودن به یک نفر نوعی فحش سیاسی فرهنگی تلقی می‌شود اما روشنفکر سیاسی/ اجتماعی/ فرهنگی کشور ما هنوز به آن درجه از "چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار"

همه ما از جامعه و فرهنگی می‌آئیم که هموفوبیا بودن از صفت‌های بارز آن است. بنابراین اعتراف به این که همه ما کم و بیش چنین خصوصیتی داریم قدم اول در مسیر حل مشکل است.

نرسیده و همچنان **پوست کلفت** باقی مانده، پس از **مزین شدن** به صفت هموفوب هم باکی ندارد و این جایگاه روشنفکران و روشنگران امروز جامعه ما را می‌رساند که به راستی دردناک است. روشنفکر غربی بر این ادعاست که نسبت به درد و رنج انسانها حساس است و در برابر آن سکوت نمی‌کند، پس اطلاق کلمه هموفوب بخودش را بر نمی‌تابد و به دفاع علنی از حقوق همجنسگرایان می‌پردازد فارغ از این که صاحبان قدرت خوششان بیاید یا نه.

سکوت و کتمان سازی در باره همجنسگرایی با ادعای حقوق انسانی- اجتماعی و شهروندی برابر برای همه منافات دارد. ادعای حقوق برابر برای همه شهروندان زمانی معنا می‌یابد که از حقوق و مسائل و خواسته‌های همه شهروندان (و گروههای اجتماعی) سخن گفته شود.

اگر با دقت به جوامع و کشورهای مختلف جهان نگاه کنیم متوجه می‌شویم هر جامعه‌ای که در باره همجنسگرایی سکوت کرده و همجنسگرایان رابه حاشیه رانده، دیگر گروهها و اقشار اجتماعی آن جامعه هم (به



دلالتی از جمله مذهب، خاستگاه اجتماعی، زبان و یا... از حقوق خود محروم مانده اند. پس تنها راه عدالت اجتماعی و شهروندی طرح مسائل همه شهروندان و گروهها و مقابله با تبعیض بر هر اساسی است. سکوت و پنهان کاری در باره همجنسگرایی در خدمت ادامه سکسیم، مردسالاری و هتروسکسیسم است چرا که استانداردها و نرم های فعلی جامعه تنها به یک نوع گرایش جنسی اعتراف می کند و آن را اخلاقی و درست می داند. همین نرم و استاندارد فرهنگی حاکم استقلال جنسیت زن را نفی و زنان را شهروند درجه دوم محسوب می کند. بر همین اساس با طرح مسائل همجنسگرایان (از جمله زنان لژیون) و استقلال جنسیت زنان حداقل می توان اعتبار چنین فرهنگی را زیر سؤال برد و بدین طریق در رابطه با عدالت فرهنگی - جنسی - اجتماعی و شهروندی به مسئولیت دگرجنسگرایانه - فرهنگی - شهروندی - روشنفکری و اجتماعی خود عمل کرد.

هر چند این ادعا که همجنسگرایان خود باید ابتدا پیشقدم شوند و مسائل خود را مطرح کنند، خالی از اعتبار نیست اما کل حقیقت نمی باشد. سالهاست که همجنسگرایان کشور، در نهایت محدودیتهای اجتماعی،



خانوادگی و حکومتی، اما شجاعانه به انواع و اقسام روشها مسائل خود را مطرح کرده اند ولی جامعه (دگرجنسگرایان) همچنان به مسائل ما بی توجهی کرده و می کند، وسائل ارتباط جمعی **روزه همجنسگرایی** گرفته اند و به هیچ وجه حاضر به نوشتن در باره این مسئله نیستند و روشنفکران و سیاسیون و فعالان دیگر گروههای اجتماعی همچنان خود را به کوچه علی چپ می زنند. با حکم اعدام همجنسگرایان در قوانین کشور، و نا آگاهی اکثر مردم، نمی توان از همجنسگرایان توقع داشت که به خیابان آمده و در باره مسائل خود اعلامیه و روزنامه پخش کنند. قبل از هر چیز این کار روشنگران و جهت دهندگان افکار عمومی است که حداقل تا حدودی به تعدیل جو و ایجاد شرایط مساعد برای علنی شدن همجنسگرایان یاری رسانند.

سکوت و کتمان سازی در باره همجنسگرایی با ادعای حقوق انسانی - اجتماعی و شهروندی برابر برای همه منافات دارد. ادعای حقوق برابر برای همه شهروندان زمانی معنا می یابد که از حقوق و خواسته های همه شهروندان و گروههای اجتماعی سخن گفته شود.

درخواست از همجنسگرایان برای پیشقدم شدن داستان پونتوس پیلاتوس حاکم رومی را بیاد

آدمی می اندازد که وقتی عیسی مسیح را به دشمنان مسیح تحویل داد، دستانش را شست و گفت من کاره ای نیستم. حالا هم جامعه دگرجنسگرا ما را نفی کرده و به حاشیه رانده، در فرهنگ خود ما را بیمار و روانی تعریف می



کند، از شناخت ما طفره می رود، قانون اعدام ما را تحمل می کند و خلاصه درد و رنج ما همه از طرف بخش دگرجنسگرایی جامعه است اما روشنفکران و آگاهان و متفکران همین جامعه دگرجنسگرا از خود سلب مسئولیت می کنند و می گویند که خود همجنسگرایان باید بار و مسئولیت کسب حقوق خود را به تنهایی به دوش بکشند.

زمان زیادی از آن روزها که نیروهای اجتماعی و فرهنگی سیاسی کشور به سازمان یابی اقشار و گروههای مختلف بی توجه بوده و همه هم و غم خود را متوجه تحول در قدرت سیاسی کرده و هرگونه تغییر و تحول مثبت در موقعیت جنبش ها از جمله جنبش زنان را به بعد از تحول در قدرت سیاسی موکول می نمودند، گذشته است، این تجربه و گفتمان سالهاست که در عمل شکست خورده و ظاهراً به کنار نهاده شده است. بی جهت نیست که امروز اهمیت فرهنگ سازی، ایجاد سازمانهای مدنی و نقشی که جنبشهای اجتماعی در پایه گذاری جامعه مدنی ایفا می کنند و لزوم به میدان آمدن و شرکت وسیع نیروهای اجتماعی در حرکت به سوی دموکراسی و اهمیت طرح گفتمان های وسیع، از همه طرف به گوش می رسد، ولی در صحبت از حقوق همجنسگرایان بعضی ها دوباره به نسخه های قدیمی و شکست خورده (واگذاری هر گونه تحول به بعد از تغییر قدرت سیاسی) متوسل می شوند. اما چنین رویکردی به موضوع حقوق همجنسگرایان قبل از این که اعتقادی باشد بیشتر گریز، ترس و طفره رفتن از برخورد با تابوها را منعکس می کند.

همه ما از جامعه و فرهنگی می آئیم که هموفوبیا بودن از صفت های بارز آن است. بنابراین اعتراف به این که همه ما کم و بیش چنین خصوصیتی داریم قدم اول در مسیر حل مشکل است.

پنهان سازی و کتمان کردن یکی از مختصات جوامع استبداد زده است بنابراین کسانی که برای یک جامعه باز و مدنی مبارزه می کنند نباید با مختصات و قواعد جامعه بسته حرکت کنند؛ پس باید کتمان سازی و سکوت را کنار نهاده و به طرح گفتمانهای جدید از جمله همجنسگرایی روی آورد. صفت دیگر کتمان و سکوت این است که به ریاکاری و تزویر در جامعه کمک می کند. پس جهت دهندگان به افکار عمومی و ارباب جراید و فعالان اجتماعی نباید با سکوت خود، به گسترش تزویر و ریا، یاری رسانند. موضوع دیگر این که برای هدایت جامعه از روحیه سنتی و عقب مانده باید روشنگری کرد و گرنه جامعه به خودی خود هیچ وقت به **آمادگی** لازم برای شنیدن چنین مسائلی دست نخواهد یافت. علاوه بر آن، سکوت در باره مسائل یک اقلیت اجتماعی، به ادامه ناآگاهی عمومی در این باره منجر می شود و دیوار تابوها هر چه ضخیم تر و در نتیجه صحبت از موضوع هم روز بروز سخت تر می گردد.

سردبیر



حقوق فرد، حقوق جمع و گزینه های پیش روی همجنسگرایان

حقوق را گاهی می توان معادل قدرت دانست. حقوقی (یا بی حقوقی) در کار نیست، آنچه هست قدرت (یا بی قدرتی) است. تاریخ بازگوی این واقعیت است که دولت ها همیشه بزرگترین نقض کننده آزادی انسانها بوده اند. دلیل این قدرت دولت، بی قدرتی انسانها و گروههای مختلف اجتماعی است. تنها زمانی از قدرت سرکوب دولتی کاسته می شود که انسانها به اعمال قدرت در برابر دولت رو آورند. این اعمال قدرت لزوماً خشن نبوده و نیست. آگاهی مقدمه ای است برای آزادی. اما آزادی بدون مسئولیت بی معنی است. ظلمی که به فرد و یا گروه اجتماعی اعمال می شود تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن، تسلیم، خو کردن به بی حقوقی (بی قدرتی) فرد و یا گروه اجتماعی به منافع خود و پشت پا زدن، بی توجهی و گریز از تقبل مسئولیت برای کسب آزادی خویشتن است. بر همین اساس فرد مظلوم لزوماً معصوم نیست و نمی توان بر نقش او در بی حقوقی خویش از مسئولیت مبرا دانست.

عده ای به اصالت منافع فرد بر منافع جمع معتقدند، استقلال مالی و سیاسی فرد را ارجح شمرده و بر ابتکار عمل و منافع فرد تاکید می کنند، و بر این باورند که همه ارزشها، حقوق و وظایف از خود فرد آغاز می شود. عده ای دیگر اما بر اهمیت جمع (کلکتیو) پای فشرده، معتقدند که منافع جمعی بر منافع فردی ارجحیت دارد. هر کدام از این دو گروه دلائل خود را دارند که موضوع این نوشته نیست. با این همه، جمعی مثلاً جامعه همجنسگرایان که مجموعه ای است از افراد با علائق، نیازمندیهای مختلف، موقعیتهای متفاوت و امیال و آرزوهای گوناگون اما بطور گروهی اهداف و خواسته هایی دارند که حول آنها اشتراک نظر وجود دارد. برای نمونه لغو قانون اعدام همجنسگرایان از قوانین کشور، حق داشتن کلوب یا تشکیل یک انجمن حمایتی برای همجنسگرایان خواست تقریباً همه همجنسگرایان است، به عبارتی نوعی اشتراک در هدف. در چنین وضعیتی یک گروه اجتماعی به جایی نخواهد رسید مگر آن که نوعی تعادل بین منافع فردی و گروهی به وجود آید و در کنار مسئولیت فردی برای زندگی شخصی، حس مسئولیت مشترک گروهی نیز زاده شود.

نتیجه این که آزادی همجنسگرایان با قدرت یابی آنها بدست می آید و قدرت زمانی بدست می آید که تک تک افراد همجنسگرا (یا حداقل بخش بزرگی از آنها) به احساس مسئولیت گروهی مشترک معتقد باشند و در عمل بدان پایبندی نشان دهند.

جنبش همجنسگرایان در همه جوامع و کشورها به عنوان یکی از جنبش های عمده اجتماعی برای دمکراتیزه کردن جوامع به حساب می آیند. اما واضح است که اگر یک گروه اجتماعی فقط سکوت پیشه کند توجه کسی را جلب نخواهد کرد. هر گروه اجتماعی در ابتدای حرکت خود با سدها و موانع و مشکلات بیشماری مواجه می شود، آیه های یاس از همه طرف به گوش می رسد، اکثریت جامعه بر علیه او خواهند بود. این کاملاً عادی



است چرا که گروه مورد نظر حامل پیام جدیدی است که اکثریت با آن ناآشناست، اما تنها با اصرار، پافشاری و ادامه کاری است که مخالفتها و مقاومتها به مرور رنگ می بازند و افراد هر چه بیشتری به اردوی آن می پیوندند. حاکم بودن روحیه یاس، شکست، تسلیم، بی تفاوتی و بی اعتنائی موجود در جامعه ما همجنسگرایان کشور ناشی از شکست ما در مبارزه نبوده و نیست چرا که ما همجنسگرایان این کشور تا به حال کار جدی مبارزاتی نکرده ایم، همه نیروی خود را وارد میدان نکرده و **درگیری** ای بدان معنا صورت نگرفته. هر چه تا به حال بوده، اعمال قدرت دولتی علیه این اقلیت اجتماعی بوده و بس، به همین دلیل هم حس همدردی اجتماعی با خواسته های ما هنوز بدان شکل در جامعه زاده نشده است.

اگر همجنسگرایان در این **راحتی** و **بی دردسری** و **به من چه** های خود همچنان باقی بمانند، دری به روی آنها گشوده نخواهد شد. درست است که وضعیت حاکم، همه ما را آنچنان گرفتار بند و زنجیر



معیشت و بی پناهی و مشکلات زندگی روزانه کرده که جایی برای معنویات باقی نمی گذارد اما سر در لاک خود فرو بردن دردی را دوا نمی کند و فراموش نباید کرد که برای کنار گود نشستن و **بی دردسری** همه ما هزینه سنگینی می پردازیم و آن نداشتن آزادی و امکان رشد اجتماعی/معنوی مطابق نیازهای فردی خود و بی حقوقی مطلق است که نسل اندر نسل دچارمان شده است.

آزادی همجنسگرایان با قدرت یابی آنها بدست می آید و قدرت زمانی بدست می آید که تک تک افراد همجنسگرا (یا حداقل بخش بزرگی از آنها) به احساس مسئولیت گروهی مشترک معتقد باشند و در عمل بدان پایبندی نشان دهند.

امروز همجنسگرایان ایران به عنوان یک اقلیت اجتماعی مسئول به آن حد از آگاهی و دانش رسیده اند که

هر کدام از آنها ناچار به انتخاب هستند. انتخاب بین راحتی و بی تفاوتی و ماندن در گرداب بی حقوقی محض یا انتخاب مسئولیت برای اهداف اجتماعی/گروهی مشترک و تلاش برای رسیدن به آزادی. در این شرایط نمی توان هر دوی اینها را بطور همزمان داشت.

بدون تعارف باید دید که چه درصدی از این نیروی اجتماعی آماده برداشتن چنین قدمی برای بهبود وضع زندگی گروهی خود هستند. بدون شک آینده و آیندگان در باره ما نسل امروز همجنسگرایان کشور قضاوت خواهند کرد اما تنها بی حقوقی امروزی ما را نخواهند دید بلکه درجه تلاشهای امروز ما را هم خواهند سنجید و آن وقت به ما نمره خواهند داد.



کتمان نمی توان کرد که در شرایط فعلی، بخش بزرگی از همجنسگرایان ایران شناخت نسبتاً خوبی از احساس خود دارند، از وضعیت آزادی همجنسگرایان در کشورهای دیگر با خبر و به آزادی و برابری جنسی معتقدند، اما همچنان از همراهی با هرگونه تلاشی جهت بهتر شدن شرایط خودداری می کنند. در نتیجه شکل گیری یک جنبش سراسری و وسیع همجنسگرایان (داخل و خارج با هم) همچون جنبش زنان یا دیگر گروههای حقوق بشری، عقیم مانده است. بعضی از ماها مثل کودکانی می مانیم که از والدین خود طلب پول و غذا و... دارند اما به این فکر نمی کنند که این غذای سر سفره با چه رنج و مشقتی بدست آمده؛ وضع بعضی از همجنسگرایان هم همین طور است، خود حاضر نیستند آستین ها را بالا زده و در جهت بهتر شدن کارها کمک کنند. اما فرق ما با کودکان این است که ما والدینی نداریم که سرشان نق بزنیم. ما خود باید دست به کار شویم و برای تهیه غذای خود (آزادی) کار و تلاش کنیم.

خیلی ها وجود چند وبلاگ و یکی دو مجله را یک امر تضمین شده و دائمی می دانند؛ (یک عده بیکار و عاطل و باطل دارن کار می کنن دیگه ما چرا کاری بکنیم!!!!!!؟؟؟) و هیچ نمی اندیشیم که این مجلات با چه مشقات و دردمندی که تهیه نمی شوند. فقط اگر روزی یکی از این مجلات یا وبلاگها تعطیل شوند آن وقت گله و شکایت هاست که از هر طرف سرازیر می شود. راستی چرا ما همه چیز می خواهیم اما حاضر به هزینه کردن و گذشتن از منافع فردی و اهمیت دادن به منافع مشترک گروهی نیستیم. امروز، تعداد همجنسگرایان آگاه و صاحب نظر و با معلومات ما کم نیستند (هم در داخل و هم در خارج کشور) اما چرا بازده عملی کار جمعی و فردی پیش رو این را منعکس نمی کند.

همجنسگرایان (و هر گروه اجتماعی دیگر) در این کشور نمی تواند ادعا کند که آزادی اش را گرفته اند؛ کی؟ کدام گروه آزادی داشته که ازش گرفته شده باشد؟ ما کاری نکرده ایم، وارد مبارزه ای نشده ایم، و هیچ وقت آزادی را لمس نکرده ایم.

آزادی در خلا و وادی بی عملی زاده نمی شود. خوب یا بد، دوست داریم یا نداریم، همان طور که گفته شد، واقعیت این است که هر کدام از ما باید دست به انتخاب بزنیم؛ انتخاب بین احساس مسئولیت و تلاش برای آزادی و کسب اعتراف اجتماعی یا بی تفاوتی، ستم پذیری و راحتی ظاهری. هر دو را نمی توان با هم داشت. وضعیت همجنسگرایان در کشورهایی که به آزادی رسیده اند هم همین را می گوید که بدون انتخاب گزینه آزادی و مسئولیت و به میدان آمدن همجنسگرایان و جدی گرفتن خواسته های خود، دستی از آسمان به دادشان نخواهد رسید، تنها راه برون رفت از نکبت، غم و اندوه و سرگشتگی و دلمردگی، همانا انتخاب آزادی و مسئولیت برای رسیدن به آن، امید به آینده، همگام شدن و تلاش مشترک در راه اهداف و آمال مشترک ماست. چرا که آزادی هر نیروی اجتماعی از آگاهی، اراده، خواست و مبارزه آن نیرو زاده می شود. بیائیم بیش از این گرفتار وهم و خیال نشویم که آزادی را دیگران برای ما به ارمغان خواهند آورد.

جامعه همجنسگرایان به عنوان یک اقلیت جنسی/اجتماعی/حقوق بشری، با وزنی قابل ملاحظه، در حرکت خود برای آزادی نمی تواند تحولات اجتماعی و همینطور دیگر گروههای فعال اجتماعی/حقوق بشری را نادیده



بگیرد و نسبت به تحولات سیاسی بی تفاوت بماند؛ تلاش برای نزدیکی با دیگر گروههای فعال اجتماعی مانند جنبش زنان، فعالان محیط زیست، نویسندگان، روشنفکران و اهل مطبوعات، خانواده های زندانیان سیاسی، کارگران و همه دیگر گروههایی که برای گشایش وضعیت فعلی و گسترش حقوق بشر و امر دموکراسی در کشور تلاش می کنند، باید مورد توجه جدی همجنسگرایان قرار بگیرد و در حد خود در فعالیتهای آنان شرکت کنند تا بتوانند به تلفیق خواسته های خود با خواسته های دیگر گروهها یاری رسانند و به نوبه خود به تقویت جبهه طرفداران دموکراسی و حقوق بشر مساعدت کنند و هم این گروههای پیشرو جامعه را با موضوع بی حقوقی همجنسگرایان و اهمیت دفاع از حقوق آنان، آشنا نمایند. نمونه موفق چنین تلفیقی را همجنسگرایان آمریکا در همبستگی و همکاری نزدیک با جنبش دانشجویان، سیاهپوستان و جنبش حقوق مدنی در آن کشور بنمایش گذاشتند و اعتبار وسیع اجتماعی نصیب خود کردند. توجه به این نکته خیلی مهم است چرا که آزادی همجنسگرایان بدون وجود حداقل سطح معینی از آزادی و دموکراسی در کشور محال است و از طرف دیگر برای لغو قانون اعدام همجنسگرایان، جلب توجه و حمایت افکار حداقل بخشی از جامعه ضروری است.

حرکت امروز همجنسگرایان به جوی کوچک آبی می ماند که هر آن ممکن است به کویر خشک سرازیر شود و بی نتیجه بماند. اما همین جریان کوچک آب را می توان به یک رود تبدیل کرد ولی لازمه این کار ورود افراد هر چه بیشتر به این جریان است و گرنه دلسردی فعالان فعلی دور از انتظار نخواهد بود.

فضای یاس، گوشه گیری و غم و اندوه را باید عوض کرد و به جای آن روحیه، امید، شوق، شادی و غرور کاشت. وبلاگهای ما پر از مطالب عشق و شکست در عشق و اندوه و یاس و حرمان هستند. این نوشته ها خوبند و خواننده با رنج بی کران همجنسگرایان امروزی آشنا می شود، اما باید فراتر از اینها رفت و در کنار مشکلات شخصی/عاطفی و شکستهای عشقی فردی، جایی هم به مشکلات جمعی/گروهی و راه و چاره برون رفت از آنها داده شود. تدبیر و چاره جویی باید کرد، آینده را ترسیم کرد، همگام شد و به تقویت روحیه ها پرداخت. عبوس بودن و احساس شکست و ناکامی و بی ارزشی در ما درست آن چیزی است که منکران حقوق ما می خواهند، باید کاری کرد که بر دلشان بماند.

ضمیمه دوست یابی مجله ماها به همراه این شماره منتشر شد. علاقه مندان به دریافت آن می توانند با ایمیل ماها تماس بگیرند:

majaleh_maha@yahoo.com

ضمیمه دوست یابی فقط مختص پسران و مردان همجنسگرا نیست و ما از آگهی های آشنایی خانم ها لذت می بریم، ترانس سکشوال ها و دیگر اقلیت های جنسی استقبال می کنیم.



فلاش هایی از زندگی یک لژیبن (شماره ۲)

آذر

اسمم آذره ولی آذر به دنیا نیومدم! آدم خاصی نیستم. دانشجو، ورزشکار و لژیبنم. دوست دخترم رو هم خیلی دوست دارم. اسمش تهمینه هست.

دیروز صبح اولین روز دانشگاهم بود. اما کلاسهای تهمینه زودتر شروع شده بود. از شب قبلش تمام دوستهای دانشگاهم به نوبت زنگ زده بودند و پرسیده بودند که آیا کلاس تشکیل میشه یا نه، و وقتی بهشون گفته بودم که من هم مثل اونا از همه جا بی خبرم، کلی تعجب کرده بودند که چطور ممکنه آذر از یه مسئله ای بی خبر باشه! بعدش هم وقتی فهمیده بودند که من به هر حال فردا میرم دانشگاه، گفته بودند "خب پس منم میام!"

توی تخت خواب داشتم فکر می کردم که چرا همه ی دوستام فکر می کنند که من آچار فرانسه شون هستم؟ چرا همیشه برنامه ی امتحانها و ثبت نام ها رو از من می پرسند؟ چرا فکر می کنند من باید از همه چیز خبر داشته باشم؟ چرا من رو معیار رفتن یا نرفتن به دانشگاه قرار می دند؟ چرا خودشون یه خورده فکر نمی کنند؟ چرا دخترها همیشه فکر می کنند که یکی باید مهر تایید روی اعمال و رفتار و حتی افکارشون بزنه؟

توی ایستگاه اتوبوس همه یه جووری نگاهم می کردند، آنقدر که حس کردم شاید ظاهرم مشکلی داره. به خودم نگاه کردم، کفش مشکی، شلوار مشکی، مانتو و مقنعه ی مشکی و البته کیف مشکی!

توی راه به این فکر می کردم که چرا من همیشه رنگهای تیره رو بیشتر دوست دارم، چرا هر وقت می خوام چیزی برای خودم بخرم اولین و آخرین رنگ انتخابی من مشکی هست. چرا مثل بقیه ی دخترها عاشق کیف زرد و لاک صورتی نیستم. آیا لژیبن بودن یعنی تیره پوش بودن؟ آیا من برای متمایز کردن خودم از بقیه ی دخترها مثل اونا لباس نمی پوشم؟ آیا می خوام با این کار توجه تمام آدمهای اطرافم رو به خودم جلب کنم؟

کلاس تشکیل نشد و ما هم طبق معمول خیلی شاد شدیم و قرار شد بریم یه آب میوه ای بخوریم. توی ماشین دوستم، مثل همیشه بحث سر مدل جدید ریش فراز و رونیز علی که ترم پیش مشکی بوده حالا سفید شده و موهای بلند مسعود بود. باز همون حس همیشگی بهم گفت که با این که انقدر با دوستهام صمیمی هستم ولی چقدر ازشون دورم. یکیشون گفت بابا مسعود هم که با اون موهای بلندش تابلوئه که بچه کونیه! من مسعود رو اصلا نمی شناختم اما از این که اونا در مورد یه آدم و شاید هم یه گی این طوری صحبت کرده بودند خیلی عصبانی شدم و گفتم "شما اجازه ندارید در مورد آدمها این طوری حرف بزنید". دوستم گفت "خب اونی که کون میده کونیه دیگه" با این حرف همشون زدند زیر خنده و من هم با لحن صدای بالاتر گفتم "اول که این موضوع نه به من و نه به شما مربوط نمیشه و آقای مسعود آزاده که هر وقت خواست با هر کسی که خواست هر کاری رو



بکنه و من و شما نمی تونیم به خاطر این کار بهش تهمت خراب بودن بزنییم در ضمن اسم مسعود گی هست نه کونی!" دوستم که از این جسارت من کمی آزرده شده بود با صدایی که تقریباً شبیه جیغ بود گفت "اسمش هر چی که هست آدم کثیفیه چون داره کار کثیفی می کنه، چون آدم گناهکاریه، من خودم یه همکلاسی داشتم که لزبین بود، اصلاً تو تاحالا یه لزبین دیدی، با هر چی دستشون میاد خودشونو ارضا می کنند، صورتشون رو با تیغ میزنند، همشون عین مردهای لات و لوت و چاقو کش میمونند. زنی که عین مردا باشه بوی تعفن می ده، مسعود هم خیلی خوشگلگه، حیفه که به لجن کشیده بشه، من فقط دلم براش میسوزه، همین!"

همه ساکت شده بودند و هیچ کس جرات نداشت حرف بزنه، دوستم که پشت فرمان بود آن قدر حول شده بود که ماشین رو یه گوشه نگه داشته بود. باورم نمی شد آدمی که بیشتر از دو ساله که میشناسمش در مورد آدمهایی مثل من این طوری فکر کنه، فکر کنه من آدم متعفنیه هستم، فکر کنه که دارم توی آتیش جهنم میسوزم، آخرش هم بهم بگه "اصلاً تو تاحالا یه لزبین دیدی!"

دلم میخواست بهش میگفتم که من از اول زندگی توی تک تک لحظات زندگی دارم با یه لزبین زندگی می کنم، با لزبینی که نه بوی تعفن میده، نه دلش میخواد رفتارهای مردونه داشته باشه، نه لات و چاقو کشه و نه حتی آزارش به یه مورچه میرسه، لزبینی که تنها جرمش اینه که عاشقه و از اول زندگیش هم دنبال عشق بوده، دنبال آرامش بوده. کاش بهش می گفتم که حتما اون مسعود بیچاره هم مثل من از آدمهای احمقی مثل تو فرار کرده، حتما اون هم مثل من از دنیا یه گوشه ساکت و دنج می خواد که هیچکس نباشه که به اون به خاطر مثل بقیه ی آدمها نبودن دستبند گناهکار بزنند. اما هیچ کدوم از اینها رو نگفتم، چون هیچ قانون لعنتی از من دفاع نمی کنه، چطور می تونم به آدمی که با این تفکرات بزرگ شده توی یکی دقیقه بفهمونم که داره اشتباه می کنه، کدوم مدرک رو براش رو کنم وقتی تمام ذهنش از تفکرات مسخره پر از سیاهیه.

به دوستم گفتم "دختر خوب، من با تو دعوا ندارم، با هیچ کس دعوا ندارم، اما به نظر من تنها کسی که الان لایق دلسوزی توئه خود تو هستی، چطور از نظر تو لواط، کار بدیه اما یک طرفه به قاضی رفتن کار بدی نیست، بهتره تو یه خورده در مورد این مسئله مطالعه یا تحقیق کنی و سطح اطلاعات خودت رو بالا ببری تا لازم نباشه دلت رو الکی برای مردم بسوزونی."

ظهر قرار بود با تهمینه ناهار بریم بیرون. در این مواقع جفتمون برای این که راحت تر باشیم و مزاحم نداشته باشیم دوستهای دانشگاهمون رو می پیچونیم اما مثکه این دفعه تهمینه موفق به این کار نشده بود. سر ناهار بحث سر فیلم Mr And Mrs Smith شد و همه ی بچه ها داشتند در مورد این که خانم آنجلینا جولی آقای برد پیت رو گول زده و اینکه برد پیت خیلی بهتر از آنجلینا جولی هست صحبت می کردند. من با اینکه ۱۰۰٪ با این حرف مخالف بودم اما اصلاً حوصله ی وارد بحث شدن رو نداشتم. یکی از دخترها گفت "می دونستید آنجلینا جولی یه مدت لزبین بوده!؟"

چطور ممکنه یکی تو زندگیش یه روز بگه که من می خوام لزبین بشم و روز دیگه بگه خب دیگه لزبین بودن بسه! مثل آدمی که گیاهخوار میشه یا آدمی که کمونیست میشه و بعد از یه مدت دلش زده میشه و از راه



خودش دست میکشه! از حرف اون دختر و فکر خودم خندم گرفت و وقتی بچه ها دلیلش رو پرسیدند گفتم "ببین اونى که یه روز میتونه با پسر باشه و روز دیگه به همون راحتی میتونه با دختر باشه اسمش بایسکشواله نه لزبین." اوناهم مشون با تعجب گفتند "چی چی سکشوال؟؟؟" یکیشونم گفت:

"وای چه سکسی!"

وقتی براشون توضیح دادم که بایسکشوال چیه همشون به فکر فرو رفتند. عین آدمهایی که تازه با یه قسمت نا شناخته از وجودشون آشنا شده باشند. انگار همشون داشتند از خودشون سوال می کردند "حالا من جزو کدوم دسته هستم؟"

عصر بالاخره تونستیم به بهونه ی خونه رفتن بقیه ی بچه ها رو بیچونیم، تهمنه وقت آرایشگاه داشت و من هم موهام دیگه زیادی به هم ریخته شده بود. آرایشگر مثل همیشه یه نگاه بهم کرد و منم با نگاهم بهش گفتم که مثل همیشه کوتاه کنه و لطفا خط ریشم رو هم صاف بزنه!

موقع برگشتن توی تاکسی تهمنه روی شونه ی من خوابش برده بود و من هم دستم رو دور شونش انداخته بودم. کنار ما یه زن چادری نشسته بود و هر دو دقیقه یک بار به مدت پنج ثانیه روی ما خشکش میزد و هر بار صورتش بیشتر توسط چادر پوشیده میشد. از ماشین پیاده شدیم. همدیگه رو بوسیدیم و بغل کردیم و داشتیم ازش خداحافظی می کردیم، همون موقع همون خانم چادری که توی ماشین پیش ما نشسته بود از کنارمون رد شد و گفت "مواظب باشید یه وقت ایدز نگیرید!"

توی خونه همون طور که انتظارش رو داشتم باز هم بحث های همیشگی سر اندازه ی تک تک موهای سر من شروع شده بود. مادرم مثل همیشه گفت:

"آخه موهای به این قشنگی رو برای چی میری آنقدر کوتاه می کنی؟ میری خودت رو می کنی عین پسر ها!"

من هم مثل همیشه گفتم "بابا من خودم رو این طوری دوست دارم، وقتی میرم جلوی آینه از خودم خوشم میاد، لذت می برم. اگه موهام بلند باشه دیگه خودم نیستم."

ساعت نه شب موقع گذاشتن اشغال دم در بود که وظیفه ی همیشگی منه! مادرم گفت "قربون دستت لطفا ماشینم بگذار توی پارکینگ."

با خودم گفتم چرا هیچوقت کس دیگه ای وظایف به اصطلاح مردونه ی خونه رو به عهده نمی گیره و وقتی این رو به مادرم گفتم، گفت "آخه تو مرد مایی!"

گفتم "عجب! چطور وقتی موقع کوتاهی مو و پوشیدن شلوار به جای دامن و آرایش نکردن میشه نباید

مثل مردها باشم، ولی موقع اشغال بردن و پنچری گرفتن و بنزین زدن و ماشین جابه جا کردن مرد شمام؟" وقتی اشغالها رو تا سطل اشغال می بردم و به وقایع امروز فکر می کردم، نگاهم به آسمون پر ستاره افتاد،

با خودم گفتم مثل اینکه خدا من و امثالهم رو برای مبارزه آفریده، باشه پس من هم مبارزه می کنم!



با استعداد نهفته ی خود آشنا شویم



آیا استعداد رهبری و مدیریت داری؟

آیا تا به حال به شخصیت ها و چهره هایی که جنبش های اجتماعی مثل جنبش همجنسگرایان را رهبری می کنند فکر کرده ای؟ فکر کرده ای که این افراد چطور در راس جنبش ها و حرکت های دیگران قرار می گیرند؟ چه ویژگی ها و قابلیت هایی دارند و طی چه فرایندی به رهبری می رسند؟ آیا دوست داری که در آینده هنگامی که نسل های بعدی، جنبش امروز ما همجنسگرایان را نگاه می کنند، درباره ی اقدامات و تلاش های تو بنویسند؟ آیا وقتی همجنسگرایان کشورهای دیگر درباره ی ما همجنسگرایان ایرانی و دستاوردهای مان و چگونگی کسب آزادی می نویسند، نام و نشان تو را خواهند یافت؟ تا چه اندازه شور و حرارت هدایت و مدیریت در خودت حس می کنی؟ نمی دانی؟ آیا می خواهی این استعداد خود را کشف کنی یا آن را در خودت بارور کنی؟ این مطلب برای تو نوشته شده است.

درباره ی هنر مدیریت و شیوه های هدایت و رهبری بسیار گفته و نوشته شده ولی ما مطلب زیر را برای آشنایی مقدماتی خوانندگان تهیه کرده ایم و علاقه مندان به مطالعه بیشتر می توانند به کتاب ها و سایت های متنوع رجوع کنند. رهبری و مدیریت انواع و اقسام گوناگونی دارد، از مثلا مدیریت یک شرکت بازرگانی یا یک پروژه ی تجاری گرفته، تا رهبری یک تیم کوهنوردی برای صعود به قله و یا رهبری و هدایت یک جنبش اجتماعی مثل جنبش طرفداران محیط زیست، الی آخر. مطلب حاضر با در نظر داشتن جنبش های لغو قوانین نابرابر و مبارزه برای برابری حقوقی- اجتماعی همجنسگرایان تهیه شده است.

هر فرد برای محترم شمرده شدن و برخورداری از حقوق خود، ابتدا بایست برای خود و زندگی خود ارزش قایل شود و آن را پاس بدارد. برای **بودن** باید برخی نیازها برطرف، و یک سری شرایط هموار شود که می توان آنها را **حقوق** فرد تعبیر کرد. کسی که گرسنه و تشنه (از نظر غذایی، عاطفی، امنیتی و...) است، استقلال و آزادی و امنیت ندارد، حقوق بشری و انسانی او محترم شمرده نمی شود و توان به دست گرفتن سرنوشت خود و ساختن آینده ی دلخواه خود را ندارد و از این نظر، حقوق شهروندی و مدنی او پایمال می شود. نبود و غیبت یکی از این موارد هم باعث می شود که فرد طعم زندگی و خود بودن را نچشد و احساس کمبود و نقصان کند، بر وضع موجود بشورد و برای بهتر شدن شرایط خود تلاش کند. اما همه انسانها با هم و در یک زمان به این نتیجه نمی رسند که حتماً باید تلاشی صورت بگیرد بلکه در اغلب موارد انسانها و افرادی که شم و استعداد رهبری و مدیریت دارند و بر اساس خلأی که در اثر کمبودها و تشنگی ها احساس می کنند، با افراد همفکر و همجنس خود به نوعی استحکام رای و نظر و عقیده می رسند و در پیوند و همبستگی با هم برای تغییر شرایط، بازگرفتن حقوق خود، اصلاح و



تغییر قوانین موجود، تعویض حکومت ها و... دست به تلاش و اقدام می زنند. اما نکته بدیهی این که نطفه هر جنبش و حرکتی ابتدا در ذهن یک یا چند نفر شکل گرفته و همین ها دست بکار شده اند و به مرور دیگران را به پیوستن به حرکت خود قانع نموده اند.

همین حرکت های هماهنگ و خودجوش، سرچشمه ی انواع نهضت ها و جنبش ها و مبارزات اجتماعی در طول تاریخ بوده و جوامع و انسان ها را به جلو برده و دستاوردهای امروز بشر، نتیجه ی همین کوشش هاست. احترام و مقبولیت هر گروهی در اجتماع، وابسته به میزان نفوذ و تاثیر گذاری آن گروه در محیط پیرامون و در افکار عمومی است. افراد یک گروه اجتماعی مثل همجنسگرایان، همه با هم و در یک زمان به آگاهی و خودباوری لازم در مورد علایق و حقوق انسانی خود نمی رسند؛ بلکه افراد از گوشه و کنار و کم کم با مساله آشنا شده، و سپس به انتقال و گسترش شناخت خود، و سهیم کردن دیگران در آگاهی و احساس خود روی می آورند، تا جایی که آگاهی و شناخت همه گیر و گسترده شده و در طی پروسه ی زمانی، حس هویت طلبی، حقوق خواهی، تحرک و از حاشیه به متن آمدن، در مجموعه ای از افراد آن گروه شکل می گیرد و به مرور نطفه ی یک جوش جمعی برای حق خواهی و کسب اعتبار اجتماعی در تعدادی از آنها بسته می شود. در همین هنگام است که نقش هدایت و مدیریت و پیروی از یک رهبر پیشقدم (یا چند نفر با هم از رهبران)، مطرح می گردد.

اگر به جنبش همجنسگرایان در کشورهای مختلف نگاه کنیم، می بینیم که در اکثر اوقات یک گروه یا تشکیلات واحد و سراسری که با رهبری منسجم در سراسر کشور مربوطه عمل کند، کمتر به چشم می خورد و در عوض به دسته ها و گروه های زیادی از همجنسگرایان بر می خوریم که در شهرها و نقاط مختلف، تشکیلات تقریباً مستقل خود را دارند و تنها از طریق نشریات و یا سایت های اطلاع رسانی با هم در تماسند و یا رهبران این گروه ها با هم آشنا شده و به هماهنگ کردن و به اشتراک گذاشتن فعالیت های خود می پردازند، یا این که اگر گروهی قصد انجام یک حرکت مثل تظاهرات یا تجمع یا... داشته باشد با دیگران تماس گرفته و از دیگران درخواست مشارکت می کند. هرچند که تنوع و پراکندگی گروه های کوچک و بزرگ همجنسگرایان گاهی می تواند مانعی در ایجاد حرکات سریع، همزمان و سراسری بشود، اما این **پراکندگی** خصلت خودجوش و عمقی بودن را به حرکات می دهد و باعث می شود که با وجود افراد زیادی که در جنبه های مختلف به فعالیت می پردازند، امکان ضربه دیدن و متلاشی شدن هم کمتر شود.

اما کسی که در راس چنین گروهی و جنبشی قرار می گیرد دارای چه ویژگی هایی است؟ اگر قرار باشد خود شما عهده دار و مسوول یک جنبش همجنسگرایان باشید، چه روش و منشی در پیش می گیرید؟

یکی از خصلت های رهبر (و یا رهبران) یک جنبش اجتماعی، دغدغه ی سرشار و مدام وی برای پیشرفت و پیروزی کل جنبشی است که خود بدان تعلق دارد. رهبر تنها درگیر مشکلات و سختی های امروز نیست، بلکه آینده را هم می بیند و در نظر دارد و به همین خاطر از موانع و گرفتاری ها نمی هراسد، چون با دید وسیعی که دارد، می داند که می توان بر سختی ها غلبه کرد و به آزادی و رهایی دلخواه رسید؛ و همین امر باعث می شود که دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و پیشامدهای امروز، بجای دلسردی، او را پر انرژی تر و راسخ تر کند. او این



قدرت و توانایی را دارد که به رهروان و افراد گروه خود بقبولاند که او می تواند کل جمع را از مذلت و نکبت و خوارداشت اجتماعی- فرهنگی که در آن قرار دارند، به در آورد. اما باید توجه داشت که کار و حرکت گروهی، فعالیتی دو سویه و دو طرفه است، یعنی شرط موفقیت یک جنبش اجتماعی، از یک سو به میدان آمدن کسانی است که شهامت و جسارت و توان رهبری داشته باشند و با شخصیت کاریزماتیک خود بتوانند با گفتار و رفتار خود، اعتماد افراد گروه را به خود جلب کنند، و از سوی دیگر رهروانی که آمال و آرزوها و اهداف خود را در رهبر و گفته های او متجلی شده ببینند و به دنبال او حرکت نمایند - که البته این حرکت هم باید آگاهانه و با حفظ قدرت تفکر و قضاوت شخصی صورت بگیرد. یک رهبر توانا، فقط به بازگویی شرایط و دشواری ها و نابرابری های حاکم اکتفا نمی کند بلکه با تصویر و ترسیم آینده ی مطلوب، آن را برای افراد گروه دست یافتنی و عملی می نماید.

یک رهبر، یک انسان است مانند تمام انسان ها. خطا می کند، خشمگین می شود، دلگیر و افسرده می شود، ولی با این همه، مصمم و مدبر است. اگر شکست هم بخورد شکسته نمی شود، از اعتراضات به اشتباهات خود واهمه ندارد، دچار خود برتر بینی و تکروی نمی شود و راه را برای رشد و به میدان آمدن رهبران تازه نفس هموار می کند. حرف ها و سخنان رهبر باید عصاره ای از تجربه ها، شکست ها، حرمان ها، آمال و امیال و آرزوهای رهروان و هواداران باشد و گفته های او باید همان پژواکی را بیابد که صدا در کوه؛ غرش کند، به حرکت در آورد و جوشش و خروش به راه اندازد.

رهبر موفق کسی است که به خود مغرور نمی شود و متواضع است، خود را نازل شده از آسمان و برگزیده ی خدا نمی داند، زمینی است و زمینی می ماند و برای تغییرات در روی زمین و در این دنیا، کار می کند و زحمت می کشد. بر کسی منت نمی گذارد و خود را

همان طور که هست معرفی می کند، رهبری را برای قدرت و زورگویی و پیشبرد نظرات شخصی خود نمی خواهد بلکه مصلحت و پیشرفت کل گروه محور مرکزی برنامه های اوست. رهبر کسی نیست که از همه بهتر بداند، بلکه کسی است که در حرکت جمعی بتواند نتایج معین و دلخواهی را برای گروه به ارمغان بیاورد؛ و گرنه افرادی که بیشتر و بهتر از رهبر

یک رهبر، یک انسان است مانند تمام انسان ها. خطا می کند، خشمگین می شود، دلگیر و افسرده می شود، ولی با این همه، مصمم و مدبر است. اگر شکست هم بخورد شکسته نمی شود، از اعتراضات به اشتباهات خود واهمه ندارد، دچار خود برتر بینی و تکروی نمی شود و راه را برای رشد و به میدان آمدن رهبران تازه نفس هموار می کند.

بدانند همیشه و در هر شرایطی فراوانند. فرق رهبر با این افراد این است که او دست روی دست نمی گذارد تا شرایط آماده شود و یا منتظر نمی ماند که دیگران پیشقدم شوند، رهبر خود پیشقدم و پیشرو می شود و دیگران را به تغییر شرایط امیدوار می کند و آنها را به کوشش و انگیزش متقاعد می کند. یک سخنگو و رهبر استعداد برجسته ای در طرح خواست های مختلف گروه و ارایه ی راه حل دارد؛ خواست هایی همچون نیامندی های اجتماعی، روانی و حمایتی که تا کنون بدون جواب مانده و روی هم انباشته شده اند. رهبر باید بتواند امید به آینده



و امکان رسیدن به شرایط بهتر زندگی را در افراد گروه خود بیدار کند و آنها را به جدیت و فعالیت متقاعد نماید، وگرنه بدون نوید آینده‌ی مطلوب، کسی خود را به زحمت نمی‌اندازد. به علاوه رهبر باید به افراد گروه کمک کند تا شرایطی را که در آن قرار دارند درک کنند و بشناسند و راه و روش برون رفت از این شرایط را به آنها نشان داده و میدان دید و قدرت درک و فهم وسیع تری برای آنان فراهم کند.

هرچند ممکن است که در ابتدای کار، مسوول / رهبر مجبور باشد بسیاری از کارها و وظایف را یک تنه و به تنهایی انجام دهد، اما خطری که او را تهدید می‌کند، دچار شدن به تکروی و خودگرایی است؛ این که به انجام درست و دقیق کارها و سواس اضافی به خرج دهد، این که واهمه داشته باشد که مبادا دیگران از کاری که به عهده‌ی آنان گذاشته می‌شود بر نیایند یا آن را به خوبی انجام ندهند و... همین باعث رشد خودمحوری مسوول، انباشته شدن کارها در دست یک نفر و بی‌اعتمادی به نیرو و توان دیگران می‌شود. در نتیجه کار گروهی و تقسیم مسوولیت هم بی‌معنی شده، به مرور خطر واژدگی و بی‌علاقگی به فعالیت مشترک و متلاشی شدن، گروه را تهدید می‌کند. پس همیشه و در هر تصمیم‌گیری، باید عواملی را که به دلسرد شدن افراد و نیز فاصله گرفتن رهبر از آنان می‌شود مد نظر داشت. نکته‌ی ظریفی که اعضای گروه و مسؤل، هیچ‌کدام نباید از آن غافل شوند، این است که تاکید بیش از اندازه به رهبر می‌تواند وابستگی گروه به فرد و تصمیمات و حرکت وی را به وجود آورد و دیگر اعضا با خو گرفتن به یک روحیه‌ی منفعل و اثرپذیر، همواره منتظر دستورات و پیشنهادهای رهبر و مسوول باشند و ابتکار عمل و تحرک و پویایی خود را از دست بدهند. یک رهبر موفق و موثر، دیگران را به میزان لازم در امر تصمیم‌گیری دخیل می‌کند و به همه‌ی نظرات توجه می‌نماید و در اتخاذ تصمیم‌هایی به نحوی حرکت می‌کند که اکثر افراد، خود را سهیم و شریک حس کنند. در هر کار جوششی، باید تا حد امکان فعالیت‌ها و وظایف را تقسیم کرد و فرصت بروز استعدادهای نهفته را برای دیگران فراهم کرد، وگرنه گروه به یک حکومت کوچک دیکتاتوری تغییر شکل می‌دهد. معنای مسوول و رهبر بودن این نیست که همه‌ی کارها شخصا و رأساً صورت بگیرد؛ مسوول بودن یعنی توانایی تقسیم کار، نظارت بر انجام صحیح آنها، کمک به حل مشکلات پیش آمده، توجه صحیح به اعضا و تشوق آنها، تقویت و رشد اعتماد به نفس در آنها و همچنین داشتن یک دید باز در مورد چگونگی حرکت (تاکتیک کار). مسوول با نگاه بلند نظرانه و نظر وسیع خود راه حل‌هایی را بر اساس واقعیات موجود برای تغییر شرایط تنظیم و رهروان را به انجام آنها تشویق می‌کند.

یک فرد همجنسگرا که می‌خواهد رهبر یک گروه از همجنسگرایان شده و آنان را به کار جمعی و گروهی ترغیب کند، باید به قدرت جمعی افراد برای تغییر شرایط باور داشته باشد و در عین حال، خود پیشقدم شود تا با شکستن سکوت جامعه، نشان دهد که بی‌تفاوتی در برابر ظلم و تعدی قوه‌ی حاکمه به همجنسگرایان، در واقع آنها را شریک جرم می‌کند.

خلاصه می‌توان گفت: مسوول و فرد پیشقدم، استعداد، ذوق و ابتکار عمل چشمگیری دارد؛ کاریزماتیک است به طوری که قدرت و توان استدلال و متقاعد کردن دیگران را داراست؛ خود را مسوول حس می‌کند و وقت و توان خود را صرف کار گروه و اهداف آن می‌کند؛ خوشبین است، می‌داند که هر قدر شرایط سخت و ناهموار



باشد باز انسان ها توان تغییر آن را دارند، و به آینده و پیروزی امیدوار است. او به "گذشت زمان و تغییر خود به خودی شرایط" اعتقاد ندارد بلکه به دخالت و عاملیت انسان ها در دگرگون کردن شرایط معتقد است؛ رهبر می داند چه می خواهد و اشراف و آگاهی خوبی به مسایل و اوضاع دارد. او خود در عمل الگوی دیگران می شود، از خطر کردن نمی هراسد و هرچند ممکن است گاهی احساساتی شود، اما در تصمیم گیری و عمل عقلانی رفتار می کند. در گوش دادن به دیگران بیشتر به محتوای گفته ها توجه می کند تا شیوه ی گفتار آنها و سعی می کند زوایه ی دید دیگران را ببیند. جنبش اجتماعی از مسیر گسترش آگاهی جمعی و حرکت برای اعتراض به شرایط حاکم و تلاش برای ایجاد تغییرات زاده می شود. جنبش های اجتماعی در محیط کشورهایی که تشکل و آزادی فردی و حق انتشار افکار در آنها تضمین شده است، بهتر شکل می گیرند اما حرکت و ایجاد جنبش در محیط های بسته هم هرچند سخت و ناهموار است، ولی غیر ممکن نیست. در بسیاری از مواقع باعث و بانی شکل گیری یک جنبش، رهبرانی توانا و آگاه هستند که خطر می کنند و خود پیشقدم می شوند. آنچه موفقیت مسوول و رهبر را تضمین می کند، توجه به این نکته است که افکار و آمال خود را در قالب کلمات و جملاتی گیرا و تاثیر گذار به رهروان خود و اعضای گروه برساند؛ پس او در گفتگوها، صحبت ها و نوشته های خود نه تنها منطق، بلکه جنبه های روحی و معنوی و احساسی مساله را هم در نظر می گیرد تا بار تاثیرگذاری گفته ها و حرف های خود را دو چندان کند.

یک گروه می بایست برای تضمین ادامه ی حیات خود و ایجاد شرایط مساعد، یک کمیته ی چند نفره ی مسوولان انتخاب کنند که این کار علاوه بر تقویت جنبه ی مدیریتی گروه، موجب می شود تا اگر مسوول به هر عللی قادر به ادامه ی کار نباشد، خللی در روند فعالیت گروه پیش نیاید. گرداندن و هدایت و رهبری یک گروه، انواع و اقسام گوناگونی دارد که در واقع شیوه و استیل فرد در اداره ی امور تلقی می شود و در آینده اگر فرصتی پیش آید در این مورد خواهیم نوشت.

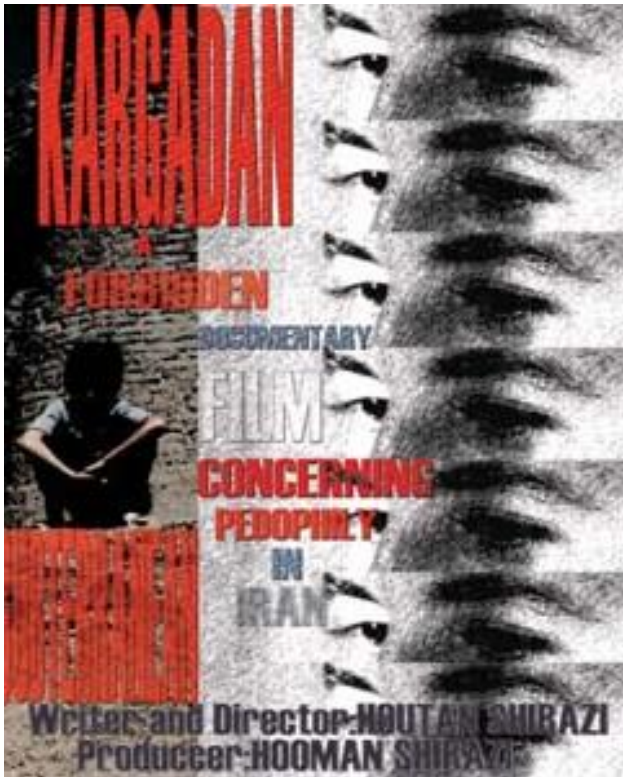
تشکر و قدردانی

بدین وسیله از همه دوستانی که پرسشنامه تحقیقی همراه شماره ۱۰ را جواب دادند تشکر و قدردانی می کنیم.
اما انکار نمی کنیم که بی اعتنائی اکثریت مطلق خوانندگان دلمان را به درد آورد. از مجموع ۹۰۰ نفری که پرسشنامه را برایشان فرستادیم تا به حال تنها ۳۳ نفر جواب داده اند.

ماها



فیلم کرگدن اوج خشونت جنسی علیه کودکان در کشور



فیلم کرگدن ساخته هومن شیرازی و به کارگردانی هوتن شیرازی فیلمی است که بچه بازی و تجاوزات جنسی به کودکان در جامعه امروز ما را افشاء و اغفال جنسی کودکان را از همجنسگرایی متمایز می کند. عدم پخش این فیلم مستند در تلویزیون و سینماهای کشور به معنای سکوت در برابر تجاوزات جنسی به کودکان و اجازه رشد دادن به چنین جنایاتی است. این فیلم قرار است برای اولین بار در فستیوال سینمای در تبعید ایران در شهر گوتنبرگ سوئد نمایش داده شود و سایت استکهلمیان مصاحبه ای با هوتن شیرازی کارگردان فیلم انجام داده است. این مصاحبه را با اجازه مسئولین سایت استکهلمیان در این شماره ماها برای خوانندگان درج می کنیم. با تشکر از استکهلمیان.

آدرس سایت استکهلمیان:

http://www.stockholmian.com/news/persiska/2005/09september/017_encrypt.htm

برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران و نمایش در سوئد: فیلمی از "پدوفیلی" در ایران "کرگدن"، بمبی که در ماه اکتبر در فستیوال "سینمای در تبعید ایران" در گوتنبرگ سوئد منفجر خواهد شد.

گزارش اختصاصی استکهلمیان - هنگامی که فیلم خودفروشی در پس حجاب توسط ناهید پرشون کارگردان ایرانی تبار مقیم سوئد برای اولین بار در فستیوال فیلم گوتنبرگ در سوئد به نمایش گذاشته شد، بازتاب خبر آن تبدیل به یکی از جنجالی ترین فیلم های مستند در رابطه با ایران در سراسر جهان گردید. اما فیلم دیگری از ایران که در جشنواره سینمای در تبعید ایران در شهر گوتنبرگ در اواخر اکتبر برای اولین بار به نمایش درخواهد آمد بی شک انفجار بمبی خواهد بود که اکنون در حال تیک تاک کردن است.

فیلم کرگدن توسط هومن شیرازی و به کارگردانی هوتن شیرازی فیلمساز مستقل و جوان ایرانی در ایران ساخته شده که توسط خود او به سوئد منتقل و عنقریب برای اولین بار در سوئد به نمایش عمومی



گذاشته خواهد شد. بیننده ای که قسمتهایی از این فیلم را مشاهده کرده است در باره آن به همکار استکهلیمیان می گوید: "فیلم کرگدن در مقابل فیلم خودفروشی در پس حجاب بمانند مقایسه بمب اتمی با یک نارنجک است." وی اضافه می کند: "من هرگز در عمرم چنین فیلم تکان دهنده ای را در رابطه با کودکان ایران مشاهده نکرده بودم".



به عقیده همکار استکهلیمیان یکی از دلایل این گفته ها در رابطه با فیلم **کرگدن** موضوع این فیلم است که آن را در نوع خود در تاریخ فیلمهای مستند در رابطه با ایران منحصر به فرد می کند: فیلمی مستند و ۱۰۷ دقیقه ای از **پدوفیلی** یا نزدیکی جنسی بزرگسالان با کودکان در ایران. مقوله ای شدیداً حساس در جامعه ایران از اعصار دور تاکنون، که تنها عکس العمل در رابطه با آن تنها سکوت و پنهانکاری مطلق بوده است.

به واسطه همین پیشینه فرهنگی، مشاهده فیلم کرگدن شدیداً برای یک بیننده ایرانی تکان دهنده و منفعل کننده است. حتی برای بیننده ای که سالها در جامعه باز سوئد زندگی کرده باشد. زبانی سانسور نشده و بسیار بی پروا که در این فیلم با آن مواجه میشویم، عامل دیگری است که بیننده را حیرت زده می کند. ویژگی بسیار تکان دهنده این فیلم مستند در این است که تمامی فجایعی که در فیلم در رابطه با سوء استفاده جنسی از کودکان به آنها اشاره می شود از زبان خود کودکان بیان میگردد که مشاهده بخشهایی از فیلم را برای بیننده به شکنجه ای جانکاه مبدل می سازد.

در **کرگدن** ابعاد وحشت انگیز **پدوفیلی** و نزدیکی جنسی با

کودکان خصوصاً در جوامع بسته تر و کوچکتر ایران مانند شهرستانها و روستاها بازتاب داده می شود. از **پدوفیلی** در چهارچوب خانواده ها گرفته تا در جامعه و توسط افرادی که ظاهری متدین و وارسته دارند اما در خفا به صورتی سیستماتیک با کودکان نزدیکی جنسی می کنند. در بخشی از این فیلم مصاحبه ای نیز با پدری صورت می گیرد که پسر خردسالش مورد سوء استفاده جنسی **پدوفایل** ها در ایران قرار گرفته است.



هوتن شیرازی کارگردان این فیلم است. او که ۲۷ ساله است به همراه نسخه ای از فیلم خود به تازگی وارد سوئد شده است. او هنوز هیچ مصاحبه ای با هیچ رسانه داخلی و خارجی در مورد فیلم خود که تا کنون در هیچ کجای دنیا به نمایش در نیامده انجام نداده است. اما او قبول می کند که مصاحبه ای با استکهلیمیان به انجام برساند. وی می گوید: "شاید معرفی این فیلم در استکهلیمیان و دیدن آن توسط خوانندگان شما در سوئد و دیگر نقاط جهان دریچه ای جدید به فاجعه ای که هر روز در ایران شکل می گیرد بگشاید".



هوتن شیرازی به دو موضوع بسیار مهم و قابل توجه در این زمینه اشاره می کند و می گوید: "پدوفیلی و نزدیکی جنسی با کودکان مختص ایران نیست و متأسفانه جوامع سراسر جهان مجبور به دست و پنجه نرم کردن با آنند. اما آنچه ایران را در این زمینه از دیگر کشورهای مرفعی جهان متمایز می کند عدم پرداختن به این معضل بزرگ اجتماعی به صورت باز و بی پرده است که منجر گردیده است تا این معضل اجتماعی در ایران



ابعادی وحشت انگیز به خود بگیرد. در ایران حتی نام علمی عمل نزدیکی جنسی بزرگسالان با کودکان **پدوفیلی** نامی ناشناخته است و تنها عکس العمل جامعه از سالهای دور تاکنون فقط سکوت و پنهان کاری مطلق بوده است".

هوتن شیرازی ادامه میدهد:

"هدف من از تهیه این فیلم کمک به بخش قابل توجه و به صورت ترسناکی بزرگ از کودکان ایرانی است که حتی به صورت سیستماتیک مورد سوء

استفاده تعداد به صورتی باورنکردنی زیاد **پدوفایل** های ایران قرار می گیرند. اما متأسفانه بهره برداریهای سیاسی از چنین فیلمها و تلاشهایی باعث می شود که رژیم ایران نیز موضعی خصمانه و سیاسی در مقابل آن بگیرد و در نتیجه هدف اصلی این تلاش که باز کردن مقوله **پدوفیلی** و سوء استفاده جنسی بزرگسالان از کودکان در ایران است در میان آن محو شود. اگرچه ارگانهای دولتی ایران نیز بواسطه کوتاهی خود در بازتاب این واقعیت تلخ جامعه ایران، عدم ارائه گسترده اطلاعات به مردم در این زمینه مثل کشورهای مرفعی مانند سوئد که در این زمینه پیشگام است و نیز عدم کمک در محدود و سپس ریشه کن کردن آن از مقصران اصلی این وضعیت وحشت انگیز در ایران هستند. بزرگترین مشکل ما در ایران طرز فکریهایی هستند که حتی خود بازتاب دادن این مشکلات اجتماعی را نیز فساد می دانند و این پنهانکاری وضعیتی را در زمینه نزدیکی سوء استفاده جنسی از کودکان به ارمغان آورده است که از لحاظ شدت و گستردگی شاید در هیچ کشور دیگری وجود ندارد. خصوصاً با توجه به این که اکثریت بزرگ جامعه ایران از افراد زیر ۲۵ سال تشکیل شده است. خود سیستم فعلی آپارتهاید جنسی در ایران به این وضعیت دامن می زند و امکان آزادانه بازتاب وضعیت نیز وجود ندارد. من هم نتوانستم به صورت آزادانه فیلمم را بسازم. در این فیلم با عطر مرگ زیستم اما در فضای خفقان و اختناق فیلمی با تنفس آزاد ساختم و به این موضوع معتقدم که تا زمانی که تابوها شکسته نشوند هیچ معضلی حل نمی شود و طناب دار می ماند و می ماند".

در قسمتی از این فیلم به یک کافه جوانان سری زده می شود. کافه پر از پسر و مرد است و حتی یک زن یا دختر نیز در آن دیده نمی شود. پسر جوانی می گوید: نمی دانم چگونه اما هر چه شهر مذهبی تر بشه همجنسبازی زیادتر میشه. جوان دیگری می گوید: مذهبی که من فکرشو می کنم یا شما فکرشو می کنی دیگه



اصلا در ایران واقعا وجود نداره. توی این مملکت، توی این جامعه دیگه وجود نداره. شهوت یک نیازه. من پیغمبر که نیستم. شاید همون پیغمبرش هم این کار رو انجام می دادند اگر شرایط ما رو داشتند. همین کار رو مطمئن باشید که انجام می دادند. آدمهایی که با وجود این که مذهبی هم هستند این کار رو انجام میدن. یعنی اصلا فکر نمی کنه که گناهی هست....

جوان دیگری می گوید: طرف یا با داداش خودش این کارو می کنه، دایی مثلا با بچه خواهرش می کنه. مخصوصا فامیلی که اصلا....اون میگه بورو اون بچه پسر دایی رو بیار...او میگه برو پسر عمو رو وردار بیار. یکی میگه تریاک بده بکشه، یکی میگه یه بطر و دکا بهش بده بخوره... یکی میگه یه فیلم سوپر بهش بده ببینه... این طرف لواط خیلی زیاد شده. حتی با حیوان. انسانی هست با حیوان هم....

بچه داریم الان ۱۰ سالشه تریاک می کشه، سیگار می کشه، مشروب می خوره، فیلمهای سوپر مبینه. یه کارایی می کنه که ۱۰ سال پیش بچه ۲۰ ساله نمی کرد ۱۰ ساله الان داره می کنه....

.....توی نجاری کار می کرد چاقو گذاشته بودن بیخ گلوش گفته بودن یا باید بیای بریم این کارو بکنی یا این که سرتو میبریم. تهدید کرده بودن که اگه به پدرت بگویی این کاری رو که با تو کردیم با خواهرتم می کنیم....

استکهلیمیان به مصاحبه خود با هوتن شیرازی ادامه می دهد:

استکهلیمیان: آقای شیرازی شما چند سالتونه؟

هوتن شیرازی: من متولد ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ هستم، میشه ۲۷ سال!

استکهلیمیان: پس دقیقا دو ماه و هفت روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دنیا آمدید! فیلم خودتون رو

در چه تاریخی ساختید؟

هوتن شیرازی: فیلم من حدود یک سال پیش فیلمبرداری اش تمام شد، اما ادیت آن حدود هفت ماه طول کشید که در یک اتاق دربسته به صورت شب و روز کار می کردم.

استکهلیمیان: فیلم شما برای اولین بار در کجا به نمایش در خواهد آمد؟

هوتن شیرازی: فیلم من برای اولین بار جهت نمایش در

فستیوال سینمای در تبعید در شهر گوتنبرگ سوئد انتخاب

شده است. تاریخ حدودی شروع این فستیوال ۲۳ اکتبر اعلام شده اما تاریخ دقیقتری از آن متعاقبا اعلام خواهد شد. از این که فیلم من برای اولین بار در فستیوال سینمای در تبعید نشان داده می شود خوشحالم، شرافت اینان برایم قابل احترام است و اکنون خودم نیز یک تبعیدی ام. اما در مدتی کوتاه دوستان زیادی در سوئد پیدا کرده ام. آدم بدون رفیق مانند اصفهان بدون زاینده رود است.





استکهلمیان: در قسمتهایی از فیلم شما که به موضوعی فوق العاده حساس در جامعه ایران پرداخته است مصاحبه هایی با افراد مختلف می شود. از جمله پدر و مادری که پسرشان مورد تجاوز و سوء استفاده جنسی **پدو فایل** های ایرانی قرار گرفته است. همچنین مصاحبه با همین پسر مهرداد. آیا به بروز مشکلات احتمالی در این رابطه برای آنان توجه کرده اید؟

هوتن شیرازی: از نظر قوانین جزایی آنها فقط روایت گرند اما تدابیری در نظر گرفتیم که صلاح نمی دانم عنوان کنم، باشد تا روزگار خودش بیانگر آن باشد. اما من هم از این پدر و مادر و هم از این پسر جوان اجازه استفاده از این مصاحبه را گرفته ام و آنها نیز با هدف کمک به دیگر پدران و مادران ایرانی و فرزندانشان حاضر به کمک در این زمینه شده اند. این پدر تعریف می کند که چگونه هنگامی که پسرش در ایام عزاداری ماه محرم توسط افرادی ربوده شده و مورد تجاوز و سوء استفاده جنسی قرار گرفته است. آنها به شیوع گسترده چنین اعمالی در جامعه اطراف خود اشاره می کنند.

استکهلمیان: آگاهی مردم در ایران در این زمینه تا چه حد است؟

هوتن شیرازی: در ایران همه این گونه رفتارها را جمع کرده اند و رویش یک کلمه نام **همجنسبازی** یا **لواط** گذاشته اند. در حالی که همجنسگرایی و **پدوفیلی** اصولاً ربطی به هم ندارد. برداشت شخصی من اینست که به طور کلی آنچه که در مفهوم غربی همجنسگرایی نامیده می شود جز به صورت بسیار محدود در ایران اصلاً وجود ندارد. در ایران **پدوفیلی** را همجنسگرایی میدانند. در غرب دو انسان بالغ مثلاً یک مرد ۴۰ ساله با مرد



۴۰ ساله دیگری زندگی مشترک داشته و به آن **همجنسگرایی** گفته می شود. اما در ایران مردان بزرگسال و حتی متاهل از کودکان و نوجوانان کم سن سوء استفاده جنسی میکنند و اسم آن را همجنسگرایی گذاشته اند. به عبارت دیگر زندگی مشترک و احساسی دو فرد بزرگسال به عنوان همجنسگرا در ایران به سبک غربی آن اصلاً مطرح نیست، و یا اگر هم هست در فیلم من مطرح نیست، نگاه دوربین من به سمت **پدوفایل** های ایرانی است. من در فیلم خودم سعی کردم تا همجنسگرایی و **پدوفیلی** را از هم تفکیک کنم و نورافکن را بر روی ابعاد گسترده سوء استفاده جنسی از کودکان در ایران توسط **پدوفایل** های ایرانی متمرکز نمایم.

استکهلمیان: بخش تکان دهنده ای از فیلم شما به سوء استفاده جنسی **پدوفایل** های ایرانی از کودکان بازمانده زمین لرزه بم اختصاص دارد. هوتن شیرازی: بله. یک مثال آن سعید کودکی است که در زلزله بم خانواده خود را از دست داده و به سبب نبود جا و مکان به شهر دیگری کوچ کرد. او به همراه خانواده دیگری که با خانواده خودش جمعاً ۱۰ نفر می شوند در ۲ اتاق زندگی می کند و برای امرار معاش در پارکی **فال** می



فروشد.



کرگدن

نویسنده و کارگردان=هوتن شیرازی
تصویر بردار=پرویز مشفق-حمید ریحان-هوتن شیرازی
صدابردار=پدرام فرید-خشایار ملک
تدوین=هوتن شیرازی
عکس=بابک تابش
تهیه کننده=هومن شیرازی
زمان=107 دقیقه
مستند .

کرگدن نخستین فیلم مستند تاریخ سینمای ایران پیرامون مسئله بچه بازی (پدوفیلی) در ایران می باشد این فیلم به شکلی مخفیانه در ایران ساخته شده و برای نخستین بار در ماه اکتبر 2005 در فستیوال فیلم سینمای در تبعید در گوتنبرگ سوئد به نمایش در خواهد آمد.



با مشخص شدن جزئیات بیشتری از جشنواره سینمای در تبعید در شهر گوتنبرگ، مراتب آن در استکهلمیان به اطلاع خوانندگان خواهد رسید .

این جشنواره که فیلم کرگدن از هوتن شیرازی کاندید نمایش در آن شده است حدود ۲۳ ماه اکتبر در شهر گوتنبرگ به مدت یک هفته به مدیریت حسین مهینی در جریان خواهد بود .
در مورد نمایش احتمالی این فیلم در استکهلم در حال حاضر اطلاعی در دست نیست.

او با زبان خودش تعریف می کند که چگونه فردی قصد ربودن و تجاوز جنسی به وی را داشت است. استکهلمیان: در قسمتی بسیار تکان دهنده از فیلم شما در روستایی همه کودکان آن **پدوفیلی** را تجربه کرده اند و علنا در مقابل دوربین با زبانی رکیک و بی پروا در مورد آن صحبت میکنند.

هوتن شیرازی: این تکان دهنده ترین و در عین حال غم انگیز ترین بخش فیلم من است. در این قسمت کودکان این روستا تعریف می کنند که چگونه هر کسی به فرد کوچکتر از خودش تجاوز کرده است. آنان با زبانی رکیک و بی پروا (که امکان درج جزئیات آن در استکهلمیان وجود ندارد - استکهلمیان) با جزئیات مراحل این اعمال را شرح میدهند.

استکهلمیان: آقای شیرازی خودتان فکر می کنید که با توجه به نوع فیلمتان دیدن آن از چه سنی مناسب است؟

هوتن شیرازی: البته قوانین سوئد در این زمینه تصمیم گیری می کنند و من اطلاعی از آن ندارم. اما به عقیده شخصی من دیدن این فیلم از سن ۵ سالگی هم اشکالی ندارد. می دانید چرا. چون سیر همه فیلم از زبان خود کودکان و نوجوانان نقل شده است.

استکهلمیان: چرا اسم کرگدن را برای فیلم خود انتخاب کردید؟

هوتن شیرازی: دلیل آن را برایتان می گویم، اما برای خوانندگان خود ننویسید. مایلم که خود آنها در حین تماشای فیلم دلیل آن را دریابند.



باران بارید، وقتی که صحن سخت مصیبت آوای رجم داشت، کودکی زاده شد،
بی آن که جنسیتی داشته باشد، و من از خواب بیدار شدم. به آزادی...
رویای سرزمین من.....

استکهلیمیان: آقای هوتن شیرازی از این که درخواست مصاحبه با استکهلیمیان را قبول کردید از شما
سپاسگذاریم.
هوتن شیرازی: با تشکر از شما.

اطلاعات بیشتر در مورد فیلم

دعوت از صاحب نظران

با توجه به شرایط فعلی حاکم، شما چه پیشنهاد و راه حلی را برای بهتر شدن شرایط زندگی همجنسگرایان کشور پیشنهاد می کنید؟ اگر به اتحاد و همبستگی اعتقاد دارید فکر می کنید که راه عملی شکل گیری این اتحاد چگونه باید باشد؟ اگر به کار فرهنگی معتقدید، چه کارهای مشخصی؟ چگونه، چه کسی و در چه اشکالی باید آن را به پیش برد؟ بهترین شکل سازماندهی و گروهی ما همجنسگرایان در این شرایط کدامها هستند؟ آیا فکر می کنید که وقت همکاری و همبستگی فشرده تر و ایجاد یک تشکیلات گروهی منظم توسط همجنسگرایان فرا رسیده؟ آیا معتقدید که به اندازه کافی افرادی برای پیشقدم شدن وجود دارند؟ یا فعلاً این کارها را زود می دانید؟

آیا قانون مجازات اسلامی که بر اساس آن حکم اعدام برای همجنسگرایی در نظر گرفته شده را مهمترین مانع حرکت همجنسگرایان می دانید؟ کدام اشکال و شیوه های فعالیت برای لغو این قانون را پیشنهاد می کنید؟ چگونه می توان بر بی تفاوتی و بی اعتنایی بخش وسیعی از همجنسگرایان به مسائل مشترک گروهی غلبه و آنها را به تلاش و فعالیت ترغیب کرد؟ و....

اینها سئوالاتی هستند که مایلیم با شرکت افراد صاحب نظر آنها را در مجله ماها به بحث بگذاریم. هدف از این سئوالات ضمن طرح بحث هایی در باره موقیت فعلی، همچنین آشنایی با افکار و دیدگاههای همجنسگرایان آگاه و صاحب نظر است که در این شرایط چگونه به مسائل می نگرند و برای عبور از موانع موجود چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنند.

از همه صاحب نظران (با هر گرایش جنسی) دعوت می کنیم که با ارسال نظرات و پیشنهادهای خود در این بحث شرکت کنند.

ماها



نامه های خوانندگان

سلام به خوانندگان نازنین ماها

چند روز پیش داشتم کتاب یکی از واحدهای درسی دانشگاهم که قراره این ترم اونو پاس کنم را ورق میزد. اسم کتابش تاریخ تحلیلی اسلام هست و جز دروس عمومی در اکثر دانشگاه های ایران تدریس میشه. چشمم به بخشی از این کتاب خورد و توجهم رو معطوف خودش کرد که یه جورایی وضعیت همجنسگرایان تو کشورهای مثل ایران رو واسه من تداعی کرد و تقریباً بی ارتباط با ما نیست.

در فصل دوم این کتاب با عنوان محیط پیدایش اسلام این چنین نوشته شده که زمانی که پیامبر اسلام پا به عرصه ظهور نهاد جهل و نادانی سراسر عربستان را فرا گرفته بود و به اصطلاح در عصر جاهلیت رسالت خودشو آغاز کرده بود. دورانی که تفکر و منطق جایی نداشت و اطاعت کورکورانه از نیاکان جای فکر و اندیشه را گرفته بود.

هم چنین این کتاب درجایی دیگر یکی از مصادیق جاهلیت که قرآن به آن اشاره کرده است را این چنین اعلام می کند. از دیدگاه قرآن جاهلیت یعنی پای فشردن بر خواسته های نا به جا و تعصب درباره آگاهی های ناچیز و جانب داری بی دلیل از عقاید و اندیشه ها. (سوره الفتح آیه ۲۶).

قبل از هر چیز بگم که من نه آخوند زاده هستم و نه این که تحصیلاتی در زمینه فقه و علوم اسلامی دارم - اما هر انسان آگاه با کمی تامل و اندیشه و یک مقایسه کوچک بین عصر جاهلیت و عصر کنونی در می یابد که جامعه و انسانهای محیطی که ما در آن زندگی می کنیم آنچنان هم که باید از سطح آگاهی و شعور بالایی برخوردار نیستند و با گذشت ۱۴۰۰ سال از آن عصر هنوز بوی نادانی - حماقت به مشام می رسد.

جامعه ای چون ایران با تمدنی بیش از ۲۵۰۰ سال که در آن نتوان آزادی گرایش جنسی داشت - جامعه ای که به خاطر افکار خرافی و تعصب های بی اساس و اصرار بر باور های غلط و پوچ دست به جنایاتی علیه دوستان همجنسگرای ما می زند نیز در اوج جاهلیت و نادانی به سر می برد.

عصر جاهلیت - عصر امروز ماست عصری که در آن ترس و دغدغه از فاش شدن گرایش جنسی سوهان روح و جسم آدمی باشد. عصری که در آن نتوانی عشق و علاقه ات را به پای معشوق بریزی.

اگر در زمان پیامبر دختران را در زیر خاک ها مدفون و زنده به گور میکردند - ترور شخصیتی ای که علیه افراد خصوصاً همجنسگرایان انجام می شود نیز نوعی جنایت است.

ترس از طرد شدن توسط خانواده - ترس از رانده شدن از اجتماع - تحقیر شدن و مورد تمسخر قرار گرفتن - تنها برای اینکه مثل آنها فکر نمی کنی - مثل آنها لباس نمی پوشی - مثل آنها عاشق نمی شوی و مثل آنها ...

ای کاش دیگر چنین جنایات و حماقت هایی تکرار نشود.



حماقتی که آن دو نوجوان مشهدی را به کام مرگ فرستاد - حماقتی که امیر را از میهنش فراری داد. شاید بد نیست بدونین که من بیشتر از پنج سال بود که امیر را میشناختم. همشهری - دوست دوران هنرستان - دوست دوران کلاسهای کنکور و در نهایت هم رشته و هم دانشگاهی. امیر پسر نازنین و دوست داشتنی با لبخند های همیشگی با حرف های دلنشین و امیدوار کننده.

نوشته ام رو تقدیم میکنم به امیر

با امید این که روزی در ایران بینمت.

به امید سرافرازی و موفقیت هر همجنسگرای ایرانی

امید - ۲۳ ساله - شیراز

S_P_I_D_E_R_G_A_Y_IR@YAHOO.COM

عمق فاجعه

با سلام به دوستان همجنسگرا. شاید من اون قدر ادبیات دان نباشم که برای یک مجله مطلب بنویسم ولی می خواهم بگویم با همین چیزایی که می دونم شاید بتونم قدمی ناچیز در راه آزادیمون بردارم... آری دوستان، آزادی... کلمه ای که اگر در قرن هزار عنوان شود، افکار جامعه رو به سمت یک کلیشه قدیمی می برد و ناخودآگاه زیاد جلب توجه نمی کند... و به ندرت پیش می آید که کسی با تمام وجود نبودش را حس کند... ولی چه کسی می داند که چقدر امثال ما از شنیدن این واژه قلبمان به درد می آید... در جوامع غربی و آمریکا همجنسگرایی آن قدر پیش پا افتاده و بدیهی است که امثال ما به راحتی با هویت جنسی خود در اجتماع حضور دارند ولی جامعه ی ما چی؟ جامعه ی ما و مردمش در طول این سال ها آنقدر درگیر مسایل مختلف سیاسی و اقتصادی و... بوده که کمتر توجه به وجود کسانی مثل ما کرده است (البته باید منصف بود و سختی های متحمل شده را در نظر گرفت)... حال چه؟ آیا ما باید در مقابل ندیده گرفته شدن سکوت کنیم؟ آیا نه این است که ما هم سهمی از اجتماع داریم و به نوبه ی خود مسوولیم به آن خدمت کنیم؟ شاید این گونه بهتر باشد که بگویم آیا جامعه برای ما ارزشی قایل است که ما در عوض مسوولیت خود را به نحو احسن ایفا کنیم؟

با سکوت و عقب نشینی همانند برده ای می مانیم که بدون چشم داشتی حقوقش (آن هم تنها ابتدایی ترین حقوق) در خدمت اربابش است. آری... چرا نباید از داشتن کمترین حق خود یعنی حق زندگی استفاده کنیم... دوستان ادای این مطلب به ظاهر آسان است ولی در واقع فاجعه ی بزرگی را در بر دارد. وقتی به شما بگویند که در عهد دقیانوس در آن سوی دنیا سیاهان را به خاطر رنگ پوستشان می کشند، تعجب می کنید و آهی از ته قلب می کشید! می گویند عجب فاجعه ای!! حال در خاطر بیاورید که همین اتفاق در همین زمان که این مطلب رو می خونید در کنار گوشتان دارد اتفاق می افتد!!!

چه می گویند؟! آیا نه این است که از فاجعه هم بدتر است؟



هدف من این است که عمق فاجعه را در نظرتان مجسم کنم و قساوت قلب کسانی را یاد آور شوم که بی رحمانه وقتی دو نوجوان را به دار می آویزند، خشنودند. دوستان، ما باید از این به بعد در مقابل چنین حوادثی خود را مسوول بدانیم و خون کسانی که به ناحق و با نهایت بی احترامی ریخته شده را پامال نکنیم... شاید این حرف شعر گونه باشد ولی همه در ریخته شدن خون بیگناهان مسوول هستیم و موظفیم که از این امر جلوگیری کنیم... فراموش نکنیم که ما می توانیم!

با تشکر بتا

افتتاح بخش "سنگ صبور" در دوست یابی به یک همکار روانشناس نیازمندیم

از این شماره ماها (شماره ۱۱) بخش جدیدی به اسم **سنگ صبور** در بخش دوست یابی مجله خواهیم داشت. در **سنگ صبور** نامه های حاوی درد دل، مشکلات عشقی، عاطفی، سوالات و... که خوانندگان برایمان ارسال می کنند را به چاپ می رسانیم. اما بعضی از نامه ها احتیاج به این دارند که یک نفر متخصص و وارد به امور روانشناسی به آنها پاسخ دهد. لذا به همکاری نیاز داریم که از از عهده چنین کاری بر آید. برای اطلاعات بیشتر می توانید با ایمیل ما تماس بگیرید. لطفا در هنگام تماس شرایط و وقتی که میتوانید به این کار اختصاص دهید وامکانات و توانایی های خود را هم برایمان بنویسید. ایمیل:

majaleh_maha@yahoo.com

خوانندگان نیز از این به بعد میتوانند مسایل و مشکلات خود را برای ما ارسال کنند. لطفا نامه های خود را حتما به فارسی و در حد امکان کوتاه و خلاصه شده بنویسید تا با توجه به حجم مجله بتوانیم نامه های بیشتری را منعکس کنیم. لطفا توجه کنید که ما روانشناس و یا سکسولوگ نیستیم و اگر جوابی به نامه شما بدهیم صرفا آگاهی و دانش عمومی و محدود خود را با شما قسمت کرده ایم.

ماها



نگاهی تاریخی به اندیشه های چپ در جنبش همجنسگرایان

جوانان، بخصوص دانشجویان که از بطن جامعه برخاسته و نابرابریها، فقر و بی عدالتی اجتماعی را دیده و لمس کرده اند، در محیط دانشگاهها با افکار و اندیشه های فلسفی و مبارزاتی آشنا می شوند، قدرت سیاسی را بهتر می شناسند و علل و ریشه های بی عدالتی را بهتر می شناسند. روحیه حق خواهی همراه با شور و شوق جوانی و امید به تغییرات همه و همه در رادیکالیزه شدن افکار جوانان و جلب آنها به فعالیت سیاسی نقش ایفا می کنند. با این حساب دور از انتظار نیست اگر اندیشه های چپ بر بخشی از همجنسگرایان و بخصوص جوانان و دانشجویان همجنسگرا که خود در معرض ستم و سرکوب اند، تاثیر گذاشته و آنها را برای دست یابی به عدالت جنسی و برابری حقوقی، به سمت افکار و اندیشه ها و حتی گروه های سیاسی چپ جلب نماید.

هر چند که جنبش همجنسگرایان چپ و رادیکال از بطن جنبش اجتماعی چپ و تحولات ده های شصت و هفتاد میلادی در آمریکا زاده شد اما ریشه تاریخی آن بسیار عمیق تر از اینهاست و از سالها قبل نطفه آن در کشورهای انگلستان و آلمان بسته شده بود.

در سال ۱۸۹۵ (حدود ۱۱۰ سال پیش) اسکار وایلد، نویسنده و نمایشنامه نویس ایرلندی را در انگلستان به جرم همجنسگرایی محاکمه و زندانی کردند. بسیاری از روشنفکران و نویسندگان (عمدتاً چپ) و همچنین بسیاری از نیروهای پیشرو سیاسی و بخصوص احزاب و گروههای سوسیالیست و چپ به حمایت از او برخاستند. خود اسکار وایلد به عنوان یک همجنسگرا بعداً مجموعه مقالاتی بنام "جان انسان در سایه سوسیالیسم" (The Soul of Man under Socialism) منتشر نمود که در آنها به دفاع علنی از همجنسگرایی پرداخت. یک سال بعد از آن (۱۸۹۶) ادوارد کارپنتر (Edward Carpenter) یکی از نویسندگان معروف انگلیسی در زمینه جنسیت و سوسیالیسم پر خواننده ترین کتاب خود به نام Love's Coming of Age را منتشر کرد و در آن به دفاع از فمینیسم و همجنسگرایی پرداخت (۱). بعد از آن (در سال ۱۸۹۷) سکسولوژی بنام Havelock Ellis به اتفاق دوست هنرشناس خود John Addington Symonds کتاب Sexual Inversion را در انگلستان منتشر کرد که جنجال زیادی به راه انداخت. این کتاب تا آن زمان در نوع خود بزرگترین مطالعات مربوط به همجنسگرایی بود که حوادث زیادی را از بطن تاریخ در آورده و در معرض دید خواننده قرار می داد. هر دو این نویسندگان در زمره اندیشه ورزان چپ محسوب می شدند. همزمان در آلمان (در سال ۱۸۹۷) اولین جنبش حقوق همجنسگرایان بنام Wissenschaftlich - Humanitäres Komitee توسط یک پزشک همجنسگرای یهودی و چپ بنام مگنوس هیرشفیلد تاسیس شد که بلافاصله نوعی همکاری و اتحاد نزدیکی بین این گروه همجنسگرا و حزب سوسیالیست آلمان شکل گرفت.

در اوائل قرن بیستم در آمریکا، آنارشویست و فمینیست فعال آمریکایی به نام خانم Emma Goldman در سخنرانی و نوشته های خود از اهمیت احترام و پذیرش حقوق همجنسگرایان به دفاع برخاست.



البته چپ‌ها همیشه از همجنسگرایان حمایت نکرده‌اند و گاهی مقاومت‌های شدیدی در برابر حقوق همجنسگرایان به خرج داده‌اند؛ قدرت‌گیری حزب کمونیست (بلشویک) به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین در روسیه به اصلاحات قانونی گسترده‌ای در زمینه جنسیت منجر شد از جمله تصویب قانون سقط جنین، حق طلاق و آزادی قانونی همجنسگرایان. هرچند این اولین بار در تاریخ بود که دولتی، همجنسگرایی را وارد قانونی اعلام می‌کرد اما در اواخر دهه بیست میلادی وقتی یوسف استالین بعد از فوت لنین بر رهبری حزب کمونیست و دولت شوروی انتخاب شد، بار دیگر همجنسگرایی را غیر قانونی اعلام کرد و همجنسگرایان را از حزب کمونیست اخراج و به تعقیب و پیگرد آنان روی آورد. به اعتقاد استالین همجنسگرایی **از انحرافات سرمایه داری** حساب می‌شد و در نتیجه همین دیدگاه تبهکارانه بود که بسیاری دیگر از احزاب کمونیست در دیگر کشورها هم به اخراج همجنسگرایان عضو روی آوردند.

با این همه همجنسگرایان کمونیست بیکار نشستند؛ در دهه هفتاد میلادی بحث‌های داغی در بین همجنسگرایان چپ اندیش در کشورهای همچون ایتالیا، فرانسه، آمریکا، برزیل، آرژانتین، آلمان و انگلستان در گرفت. موضوع این مباحثات نظری حول تلفیق مارکسیسم و همجنسگرایی و نزدیکی احزاب چپ و جنبش همجنسگرایان بود. در ادامه همین مباحثات، در سال ۱۹۷۵ جزوه‌ای با امضای **گی چپ** در انگلستان منتشر شد

و (Gay Left) تلاش‌های اعضای آن حول تلفیق و هماهنگی و همکاری بین جنبش همجنسگرایان، جنبش کارگران و تهیدستان شهری از موضع چپ مارکسیستی متمرکز شده بود. تکیه‌گاه اندیشه‌ای فعالان این گروه، نظریات تئورسین مارکسیست آنتونیو گرامشی، روانکاوی سیگموند فروید و فلسفه فیلسوف همجنسگرایی فرانسوی میشل فوکو بود (البته همه نظرات و اندیشه‌های فروید و فوکو را قبول نداشتند و بخشی از آنها را درست می‌دانستند) و در باره موضوعاتی همچون تاریخ سرکوب همجنسگرایان در کاپیتالیسم، اشکال مختلف مقاومت سیاسی در برابر سرکوب و تبعیض،

همجنسگرایان چپ بر این باورند که دست یابی همجنسگرایان به حقوق خود بدون مقدمه و به طور مجرد عملی نمی‌شود مگر آن که به طور همزمان تحولاتی به نفع زنان، اقلیت‌های قومی و حتی ملت‌های تحت ستم جهان سوم صورت بگیرد و به همین دلیل هم همجنسگرایان می‌بایست با سلاح آگاهی سیاسی و اجتماعی به میدان آمده و در کنار دیگر محرومان جامعه به مبارزه مشترک حقوقی مبادرت ورزند.

تلفیق سیاست ورزی جنسی با کار سیاسی سازمانها و احزاب چپ، طبیعت و مختصات فرهنگ همجنسگرایی و چگونگی شکل دهی سیاست همجنسگرایانه کار می‌کردند و به انتشار افکار خود می‌پرداختند. فعالیت این گروه پنج سال ادامه داشت اما بسیاری از چهره‌های فعال این گروه بعد از انحلال تشکیلاتی هر کدام به عنوان روشنفکر، نویسنده و نظریه پرداز، نقش نظری مهمی در اصلاح قوانین و طرح جدی مسائل همجنسگرایان در جامعه بریتانیا ایفا کردند. گفته می‌شود که مفهوم **هویت همجنسگرایانه** را همین گروه (گی چپ - گی

(لفت)



مطرح کرد بخصوص شخصی بنام جفری ویکس (Jeffrey Weeks) که یکی از رهبران گروه بود در این باره نقش مهمی ایفا نمود. از دهه هفتاد میلادی به بعد تعداد زیادی مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی همجنسگرایان شکل گرفت که دست اندرکاران این مراکز عمدتاً همجنسگرایان با اندیشه های چپ و رادیکال بوده اند.

همجنسگرایان سوسیالیست و چپ ترجیح می دهند که به جای کلمه Freedom از کلمه Liberation در ادبیات خود استفاده کنند و در تفکرات آنها نقش جنسیت در جامعه، عدالت جنسی و اقتصادی و حقوقی برای همه به حاشیه رانده شدگان جامعه و یافتن راه همکاری و اتحاد با دیگر گروهها و اقلیتهای تحت فشار اجتماع و کمک به شکل گیری جبهه وسیع دادخواهی و برابری طلبی نقش کلیدی دارد.

همجنسگرایان چپ بر این باورند که دست یابی همجنسگرایان به حقوق خود بدون مقدمه و به طور مجرد عملی نمی شود مگر آن که به طور همزمان تحولاتی به نفع زنان، اقلیتهای قومی و حتی ملت‌های تحت ستم جهان سوم صورت بگیرد و به همین دلیل هم همجنسگرایان می بایست با سلاح آگاهی سیاسی و اجتماعی به میدان آمده و در کنار دیگر محرومان جامعه به مبارزه مشترک حقوقی مبارزت ورزند، یعنی همان چیزی که در دهه شصت و هفتاد میلادی در آمریکا به وجود آمد و جنبشی وسیع شامل جنبش دانشجویان، جنبش فمینیست ها، جنبش سیاهپوستان، جنبش تهیدستان، جنبش ضد جنگ و جنبش همجنسگرایان شکل گرفت که به جنبش حقوق مدنی آمریکا معروف شد.

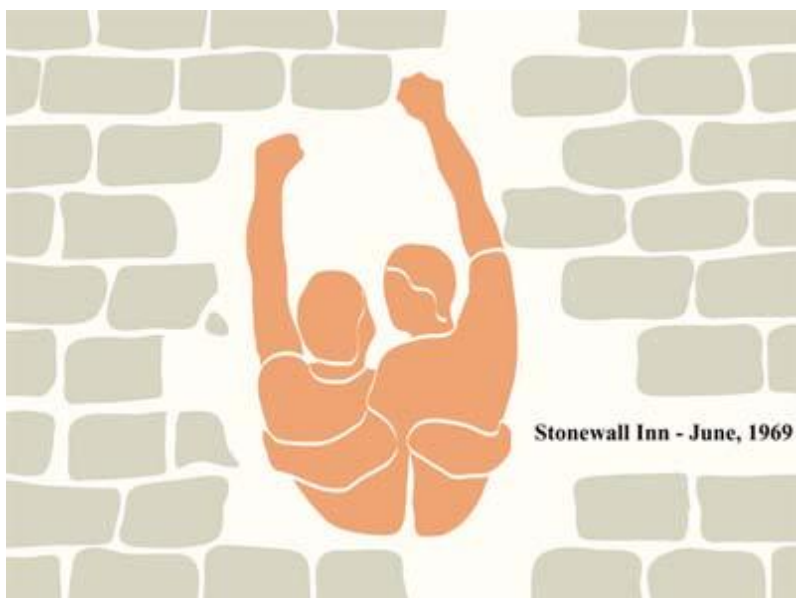
اگر جنبش عمومی همجنسگرایان از بطن انقلاب جنسی همه ۵۰ و ۶۰ اروپا و آمریکا زاده شد، اما همان طور که اشاره شد، همجنسگرایان چپ و رادیکال خیلی زودتر از آن حرکت خود را شروع کرده بودند. در خلال جنگ جهانی دوم، شاعر آمریکایی روبرت دانکن (Robert Duncon) اولین تحلیل سیاسی از موقعیت همجنسگرایان در جامعه آمریکا را در مجله پولیتیک (سیاسیت) به چاپ رساند و پول گودمن (Paul Goodman) داستان نویس آمریکایی هم در آن دوره در کتابهای خود در باره نقش همجنسگرایان در جامعه امروز آمریکا می پرداخت. بعد از پایان جنگ ویتنام، اولین تلاشها برای سازماندهی همجنسگرایان آمریکا در شهرهای لس آنجلس، شیکاگو و سان فرانسیسکو توسط سربازان همجنسگرای بازگشته از جنگ ویتنام صورت گرفت، بخصوص آن دسته از سربازانی که عضو حزب کمونیست آمریکا بودند. به طور کلی می توان گفت که جنبش نوپای همجنسگرایی آمریکا که در دهه ۵۰ میلادی ظهور کرد، توسط اعضا سابق حزب کمونیست آن کشور که به دلیل همجنسگرایی از حزب اخراج شده بودند و تجربه کار تشکیلاتی داشتند، صورت گرفت. این جنبش نوپا همان انجمن معروف Mattachine Society بود (۲).

فعالان اولیه جنبش همجنسگرایان آمریکا، سالها قبل از واقعه استون وال در ۱۹۶۹ (برای اطلاع بیشتر به شماره ۷ ماها رجوع شود) و قبل از آن که به فکر پی ریزی جنبشی مختص همجنسگرایان بیفتند، در حرکت ها و جنبش های مربوط به حقوق مدنی مثل حقوق زنان، جنبش ضد جنگ، جنبش دانشجویی و جنبش سیاهپوستان، فعالانه شرکت داشتند و همین فعالیتها به رادیکالیزه شدن افکار و اندیشه های آنان کمک نمود. **جبهه گی و**

لزبین (جی ال اف = Gay Lesbian front = GLF) اولین سازمان و تشکیلات سیاسی همجنسگرایان



آمریکا بود که تنها چند هفته بعد از شورش استون وال اعلام موجودیت کرد و تحت تاثیر گروهها و جنبش های فعال آن زمان جامعه، اشکال مبارزاتی رادیکالی را برگزید. آنها در برنامه اهداف خود نوشته بودند: "ما گروهی از مردان و زنان انقلابی هستیم که معتقدیم بدون در هم ریختن و تغییر ساختار اجتماعی موجود، رهایی جنسی برای



همه انسانها عملی نمی شود ما فشار جامعه برای تحمیل قوانین و تعریف طبیعت مان را نمی پذیریم." روشها و ادبیات رادیکال این جبهه باعث شکل گیری سریع گروههای مشابهی در کشورهای انگلیسی زبان مانند کانادا، انگلستان و استرالیا گردید. اعضا این جبهه ها فعالیت اجتماعی خود را تنها به مسائل همجنسگرایان محدود نمی کردند بلکه فعالانه در مبارزات و اعتراضات خیابانی دیگر گروههای اجتماعی هم

فعالانه شرکت می کردند. لژیون های فعال در این جبهه ها اصول فمینیسم را به اصول فلسفی جبهه وارد نمودند از جمله قانون سنتی خانواده دگرجنسگرایانه و تقدس آن را برخاسته از سرکوب تاریخی زنان و همجنسگرایان تعریف کرده و همجنسگرایی را به عنوان یک روش مقاومت سیاسی جا انداختند. برای نمونه لژیون فعالی بنام مارتا شلی (Martha Shelley) در یکی از مقالات خود نوشت: "ما زنان و مردانی هستیم که از همان ابتدا بر علیه ساختار نقش جنسی و ساختار هسته خانواده شوریده ایم."

سازمان چپ دانشجویان هوادار جامعه دمکرات آمریکا (Students for a Democratic

Society=SDS) که از دانشجویان چپ تشکیل شده بود، به همجنسگرایان و از جمله جبهه جی ال اف مساعدت زیادی نمود؛ الن یونگ (Allen Young) یکی از این دانشجویان چپ در مورد برنامه مبارزاتی جبهه جی ال اف نوشت: "همجنسگرایی برای همه ما خوب است" یا "Gay is good for all of us".

انتخاب نام جبهه (فرونت) توسط همجنسگرایان چپ برای تشکیلات خود آگاهانه و حاوی یک پیام سیاسی به دیگر جبهه ها و جنبش های اجتماعی موجود آن زمان بود. یکی از اولین اعلامیه های منتشره توسط جی ال اف در سال ۱۹۷۰ در منطقه سان فرانسیسکو آمده بود: "جبهه جی ال اف یک اتحاد وسیع ملی از سازمانهای انقلابی همجنسگرایان است که برای ایجاد یک فرهنگ چپ در بین همجنسگرایان تلاش می کند. از نظر سیاسی جبهه ما بخشی از جنبش چپ است که برای مبارزه با ستم و از بین بردن تبعیضات و بی عدالتی نسبت به همجنسگرایان در کارخانه ها، وسایل ارتباط جمعی، دولت، مدارس، دانشگاه و کلیساها تلاش می کند."



یکی از شعبه های جی ال اف بنام **پروانه سرخ** به روشنفکران همجنسگرای مارکسیست تعلق داشت که این شعار را برای خود انتخاب کرده و تبلیغ می کردند: "امروز، مبارزه برای اروس، مبارزه برای زندگی، یک مبارزه سیاسی است."

همجنسگرایان چپ (در همه کشورها) هر چند که در جنبش عمومی همجنسگرایان اقلیتی بیش نیستند اما وزن افکار و ایده های آنان در راهبردی گروههای فعال حقوق همجنسگرایان تاثیر زیادی داشته است؛ چرا که آنها بر امر **لیبریشن (Liberation)** یعنی رهایی عمومی تاکید و همبستگی با دیگر گروههای اجتماعی را حیاتی می دانند و از آن گذشته در طرح مسائل و حقوق اقلیتهای موجود در درون جنبش همجنسگرایان و اهمیت احترام

به آن پیشگام بوده اند؛ گروههایی همچون همجنسگرایان چرم پوش، حمایت از بیماران ایدز، دفاع از پورنوگرافی، دفاع از ترانس ها، و دفاع از حق داشتن سکس با افراد مختلف در چارچوب حقوق و آزادی فردی. البته امروز دیگر چنین ایده هایی مختص همجنسگرایان چپ اندیش نیستند بلکه در جنبش عمومی همجنسگرایان جا افتاده اند.

همجنسگرایان چپ (در همه کشورها) هر چند که در جنبش عمومی همجنسگرایان اقلیتی بیش نیستند اما وزن افکار و ایده های آنان در راهبردی گروههای فعال حقوق همجنسگرایان تاثیر زیادی داشته است؛ چرا که آنها بر امر لیبریشن یعنی رهایی عمومی تاکید و همبستگی با دیگر گروههای اجتماعی را حیاتی می دانند و در طرح مسائل و حقوق اقلیتهای موجود در درون جنبش همجنسگرایان و اهمیت احترام به آن پیشگام بوده اند.

یکی دیگر از موضوعات همجنسگرایان چپ مقابله با این تفکر رایج است که گویا همه همجنسگرایان از نظر مالی در وضعیت خوبی به سر می برند، آنها می گویند که همجنسگرایان حاشیه نشین و فقیر و بی خانمان فراوانند هر چند که در

کارخانه ها و یا در حومه های شهرها و روستاها کسی صدایشان را نمی شنود و این دلیل دیگری است بر اهمیت این مسئله است که جنبش همجنسگرایان باید به موضوع عدالت اقتصادی توجه کند و در پیوند با جنبش کارگران قرار گیرد.

در ایران اسنادی در مورد همجنسگرایان چپ اندیش در دست نداریم اما شکی در این نیست که تعدادی از همجنسگرایان ایران در ادوار مختلف در احزاب و گروههای چپ فعال بوده اند هر چند که ممکن است حتی خودشان هم به آن سطح از آگاهی و دانش جنسی نرسیده باشند که بخواهند به هویت همجنسگرایانه خود اعتراف کنند. گروههای چپ، سوسیالیست و کمونیست ایرانی تا همین یک دهه پیش هر چند که خود را کمونیست و سوسیالیست معرفی می کردند اما از یک طرف از نظر تفکرات به شدت آغشته به مذهب و سنت های جهان سوم بودند و از طرف دیگر به پیروی از **احزاب برادر** و بخصوص حزب کمونیست شوروی، هیچکدام از آنها هیچوقت به موضوع حقوق همجنسگرایان توجهی نکرده بودند. این در حالی بود که احزاب چپ و کمونیست اروپایی هر چند بعد از قدرت گیری استالین، از جنبش همجنسگرایان فاصله گرفتند ولی طولی نکشید که به



مخالفت با دیکتاتوری کمونیستی شوروی و کلاً اردوگاه سوسیالیستی آن زمان برخاسته و بار دیگر در صف مقدم دفاع از حقوق همجنسگرایان قرار گرفتند، ولی چپ‌های ایران همچنان بر سنت پرستی جهان‌سومی / اسلامی خود پای فشردند و حقوق زنان و یا همجنسگرایان (به خاطر عمده بودن موضوع جنسیت در آنها) را نادیده گرفتند. حتی شواهدی دال بر آن دارند که سازمان فدائیان اکثریت حداقل یک تا چند نفر از همجنسگرایان عضو سازمان را در دهه ۶۰ یا ۷۰ شمسی از تشکیلات خود اخراج کرده، همچنین سازمان مجاهدین خلق (که زمانی به عنوان یک نیروی مذهبی چپ مطرح بود) نیز در دهه شصت شمسی چند نفر از همجنسگرایان عضو سازمان (که گویا در آن زمان در عراق بوده‌اند) را هم از تشکیلات خود اخراج کرده است. شیاعی در مورد این که سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) هم کسانی را به جرم همجنسگرایی اخراج کرده، شنیده شده اما از صحت و سقم آنها اطلاعی در دست نیست. با این همه اولین گروه سیاسی ایرانی که در خارج تشکیل شده و فعالیت دارد حزب سبز ایران است که علناً و صریحاً از همان ابتدا به حمایت از حقوق همجنسگرایان پرداخت (البته تا آنجا که ما اطلاع داریم این حزب چپ و سوسیالیست نیست) و اما از بین نیروهای چپ، سازمان راه کارگر اولین سازمان چپ ایرانی است که کمتر از ۱۰ سال پیش موضوع دفاع از حقوق همجنسگرایان را وارد برنامه خود کرد و بعد از آن سازمان اتحاد فدائیان خلق هم بندی در مورد حقوق همجنسگرایان به برنامه خود اضافه کرد و بعد از آن، گویا فدائیان اکثریت هم بشکلی به این مسئله اشاره کرده‌اند.

حزب کمونیست کارگری در سالهای اخیر به شکل برجسته تری از حقوق همجنسگرایان دفاع کرده و طبق اخباری حتی چند سال پیش طی نامه‌ای رسمی از گروه هومان (که در آن زمان به عنوان تنها و اولین گروه متشکل همجنسگرایان ایران در خارج بود) دعوت کرده بودند که برای شرکت در کنگره حزب نماینده ارسال کند. امروز هم تشکیلات نزدیک به این حزب در دفاع از حقوق همجنسگرایان بیشتر از دیگر گروه‌های چپ فعالند. اما امروز دیگر حزب و گروه سیاسی جدی ایرانی وجود ندارد که با حقوق همجنسگرایان مخالفتی داشته باشد هر چند که علناً ابراز نمی‌کنند اما این کافی نیست و نیروهای سیاسی جدی باید به طرح وسیع مسائل همجنسگرایان و روشنگری اجتماعی در اینباره پردازند(۳).

پانوشت‌ها:

- ۱- کارپنتر در سال ۱۹۰۶ هم کتاب دیگری به نام *The Intermediate Sex* منتشر نمود که در آن به موضوع جنسیت، همجنسگرایی و هویت جنسی پرداخته شده است.
- ۲- جک نیکلز که در شماره اول مجله ماها مصاحبه‌ای با او داشتیم از جمله فعالان اولیه همین انجمن بود. (جک در ماه پنج میلادی امسال (۲۰۰۵) در سن ۶۷ سالگی بر اثر بیماری سرطان درگذشت. یادش گرامی باد.)
- ۳- در مورد نیروهای مختلف سیاسی ایرانی ما بر اساس شنیده‌های تقریباً معتبر خود نوشته ایم ولی چنانچه خوانندگان اطلاعات کامل و دقیقی دارند خوشحال می‌شویم که آنها را در اختیار ما بگذارند. چنانچه مسئولان و فعالان گروه‌های سیاسی ایرانی ما را در جریان مواضع دقیق خود در مورد حقوق همجنسگرایان قرار دهند، سپاسگزار خواهیم بود.



اطلاعیه سازمان دیده بان حقوق بشر برای جمع آوری اسناد شکنجه همجنسگرایان در ایران

دیده بان حقوق بشر

سازمان دیده بان حقوق بشر بزرگترین سازمان حقوق بشر و مرکز آن در ایالات متحده است.

برنامه حقوقی ما برای مردان و زنان همجنسگرا، دوجنسگرایان و ترانس جندها، با تجاوز به حقوق و تبعیض بر اساس گرایش جنسی و هویت جنسیتی مبارزه می کند.

گزارشات ما منجر بدان شده که دولت مصر سخت گیری شدید بر علیه مردان همجنسگرا را متوقف کند، و دولت جامائیکا را وادار به محکوم کردن خشونت های هموفوبیایی نماید.

مایلیم اطلاعاتی دقیق در مورد این که رژیم ایران چگونه رفتارهای همجنسگرایانه زنان و مردان را مجازات می کند منتشر کنیم. ما امیدواریم هم به زنان و مردان همجنسگرای ایرانی نسبت به شیوه های خطرناک سرکوبی (مانند استفاده از حرکات پوششی و نفوذ در اینترنت برای به دام انداختن افراد) و هم توجه جامعه جهانی را به وخامت اوضاع جلب نمائیم. ما همچنین امیدواریم که این گزارش در آینده در رسیدگی به تقاضای پناهندگی همجنسگرایان ایران که با شک و تردید و بی تفاوتی مسئولین اداره مهاجرت بسیاری از کشورها مواجه می شود، کمک کند.

++ اگر شما موردی از تجاوز به حقوق یا مورد تبعیض واقع شدن در ایران دارید، ما از شنیدن آن استقبال می کنیم.

++ ما قول رازداری کامل به شما داده و در انعکاس تجارب شما، هر گونه مشخصات شخصی اتان را حذف می کنیم. با بازگویی تجارب خود، شما کار فوق العاده مهمی را انجام می دهید- بر شیوه های سرکوبی که برای مدتهای طولانی در سکوت و خفا نگه داشته شده اند، نور می اندازید.

در همبستگی با شما



Scott Long and Jessica Stern
Human Rights Watch
Scott Long
Director
Bisexual and Transgender Rights Program. Gay.Lesbian
Human Rights Watch
34th Floor.Fifth Avenue 350
NY USA 10118.New York
Tel. +01 (212) 216-1297
Fax +01 (212) 216-1876
E-mail: longs@hrw.org
<http://americanvisas.net>
Law Offices of Ally Bolour
Suite 1400.Wilshire Boulevard 5670
CA 90036.Los Angeles
Tel. (323) 857-0034
Fax. (323) 857-0036

بدون شرح !



آرامیدن دو نفر بر تخت در حضور دیگران ، فرانسیس بیکن ، ۱۹۶۸



موزه هنرهای معاصر تهران ، مهر ماه ۱۳۸۴



جشن عشق



شبیبه تو ندیده ام در این زمانه عاشقی
که خود تمام عشقی و تمام لحظه عاشقی
مرا به اوج می کشد شبانه بوسه های تو
در این سراب زندگی تو دشتی از شقایقی
زمانه ای که می رود... وفا نکرده با دلم
تو نبض عاشقانه ی عبور این دقایقی

آرا

خدا شاهد است، دوستت دارم
.... و از نگاه تو دست بر نمی دارم
هنوز حرف دلم، حرف عهد و پیمان است
و داغ بوسه تو بر تنم نمایان است
هنوز عطر تنت در هوای من جاریست
و آسمان من خسته بی تو سرد و رگباریست
هنوز حسرت آن بوسه، بوسه آخر
چگونه با تو بگویم، نرفته است از سر
شکيب و صبر نمانده، دلم بر یده عنان
تو را به جان عزیزت قسم، بمان، تو بمان.....

آرا



مصائب زمین

واراند

انتهای همه ی دعاها
به فرشته ای در بارگاه می رسد
بی کم و کاست
و به نظر خداوندگار می رسد.....
و آدمیان خوشخیالِ پر توقع
به انتظاری موهوم
در ابتدای دعاها نشسته اند
تا مزد بی منت گیرند.

و خداوندگار با لبخندی بر لب
تاج عدالت بر سر!
شمشیر قسمت در دست!
امشاسپندان در بر
و حسابگری ای بی پایان / بر آسمان ها می لمد و
کاتبانش را به ثبت ترغیب می کند....
ثبت گلایه ها / پشیمانی ها
گریه ها
و خنده ها...
خنده:

به کردار بی منطق زندگی
به زندگی.....
که افکار بی انتهایِ خداوندگار
آن را
در دو نیم روشنائی و ظلمت
زهرا به می کند و به کام تلخِ تکرارِ مردمان می ریزد.

ثبت به یاد آوردن این که: اوه.....خدایی هم هست!!!
و تعبد، تعبدِ



از روی اجبار مردمِ ریاکار
که در پشتِ پلکهای بسته شان
نیازمندیشان را، اندازه می گیرند و
به سجده می افتند.
نه کم... نه زیاد...!!!
- فریب بزرگ...!!!

و من در ابتدای و انتهای تمام سوالهایم
تنها به حجم بزرگی از مردمی می رسم،
انباشته از ریا و تزویر

در دالانهای درهم و مغشوش....
از باید ها و نبایدهای عبوس
و خداوندی که به هیچ چیز نیازمند نیست
و آزمندی که
با رکوع و سجودی لجوجانه

هیچ گاه برآورده نمی شود..... -

چه خوشآیندست
برای خداوندگاری که
خالق همه چیز است
بدبختی ها، خوشبختی ها...!!!
- آه.. نه!! بدبختی ها مخلوق شیطان است...

و خداوندگار (که دوزخ هنر آفرینش اوست) بی

تقصیر...!!!!!! -

گرچه شاید انوار دعاها
هیچ گاه به عرش نرسد
گرچه شاید صدای خفه ی مردمان رنجور
با شکمهایی گرسنه و بی ایمان
هیچ گاه
به گوش رهگذران خوش اقبال نرسد:



که روزهایشان پر از عدالت تقسیم شده است و
شبهایشان پر از کندوی عسل!!

آه اما

کاتبانی هستند که ثبت کنند همه چیز را
دیگر ما را چه غم!!!!

راستی کسی چه می داند؟

شبها در سوزناک هوای پاییز

زنی که در کوچه ی ما

زیر اندازش فرش خیابانست و

رواندازش آسمان عریان

خداوند را چه صدا می کند

عدل!!

عادل!!!

و چرا خداوندگار کنار او نمی نشیند و

دستش را نمی فشارد!

و برایش معجزه ای از آسمان نمی آورد!!!

{معجزه ای که قرنهایست همه می دانند روزی خواهد رسید!!}

مردم هر روز او را می بینند

خودشان را بیشتر در لباسهای گرم می پیچند و

در گوش هم نجوا می کنند:

شاید

او با کرداری اهریمنی زندگی کرده

که سرانجامش بی پناهیست!

چه تصور پذیرنده ای برای مقیدان به اراده ی خداوندگار!!!!

و اما.....

کاتبانی هستند که ثبت کنند همه چیز را

دیگر ما را چه غم!!!!



خداوندگار آن بالاها
شاید هم همین جا کنار ما!
گوش شنوایی دارد
اما دم نمی زند...
ناله ی آن زن را می شنود

.....آن زن...
که خلاقیت خداوندگار را به بهایی ناچیز
برای تکه نانی
پاره گوشتی...
چوب حراج میزند!!!
(خداوندگار) اما دم نمی زند و
شهوة را به ابلیس وا می نهد؟؟؟؟!!!

او
صدای تورا
پشت دیوارهای فرو ریخته ی خانه ات
می شنود..
اما... دم نمی زند و
کودک گرسنه ات را وا می گذارد به اراده ی خداوندیش؟؟؟؟!!!
او
روزهای خونآجین زمین
بر تپه های جُلجُتا
شبهای بی ستاره وان و آرات
در هلال حاصلخیز
و دلِ خونِ مادران سیاهپوش
در ساحلِ اروند را.....
می بیند.....
اما دم نمی زند
تا.....
مردمان ظلم و تعدی را کار ابلیس میدانند.....



دیگر خدا چه اراده ی دارد...

برابر افکار سیاهِ ابلیس؟!!!!

آه..... از تفسیرهایی که مخلوقِ **تو**

برای هر کردارش بافته است...

اگر تو

روز ششم ابلیس را در بند کرده بودی

و او را از بهشت نرانده بودی

اگر تو

او را منفور نخواستی بودی

و عزرائیل را ابلیس نمی خواندی

مخلوق تو

با ذهن زیبایش

همه ی نبایدها را به گردن **او** نمی انداخت...!!!

گفته و ناگفته ها.....

مردان و زنانی خدامآب...

رَمه ی تو را بی چوپان فرض کرده اند!

از آبشخور دین و مذهب مردمان را سیراب می کنند و

افکارشان را در صندوق هایی آهنی

برای روز رستاخیز انبار کرده اند

و نجوا کنان

وَرِدِ رفع شیطان می خوانند و

تو را مظهر هر چه بود و نبود می کنند

بدی ها به گردن ابلیس.....

مسلماً!!!

خوبی ها را خود خواسته ایم!!!!

گرچه

همه می دانند

روزها و شبها از گردونه ی رحمت تو به بار می آید



گر چه
همه می دانند
تو مالامال از اندیشه ای هستی
که روشنایی را حادث می شود
و اختیار را روز ششم
در روح آدمی دمیدی
و با اهریمن می جنگی
اما
خود را فریب می دهند.
درویشان ملامال اعتقاد پر متنیست،
که بر تو دارند
که هرچه می کنند برای توست
و بهشتی که وعده داده ای.
دریغ از بی نیازی تو
آه اگر بهشت نبود
اگر بهشت نبود....





فرهنگ خود باوری



جمیل، از اقلیتهای قومی جنوب است و یک GAY او برای فرار از پیش داوریهها و نظرات سوء اجتماعی که در آن زندگی می کند ترجیح داده است در پایین دست یکی از شهر های بزرگ، در اجتماعی زندگی کند که هیچ تجانسی با آن ندارد. یوحنا نیز همجنسگرا و البته اقلیت مذهبیست. اما اودر محل کار و حتی در جمع دوستان همجنسگرایش خود را یک اقلیت مذهبی معرفی نمی کند، احساسی دو گانه در اجتماع بیرون و جامعه ی کوچک اقلیتی که به آن تعلق دارد.

فکر می کنید چرا این دو ، از این که اعتراف کنند چه مذهبی دارند و یا چه گرایش جنسی ، ابا دارند؟

تنها به یک جواب می رسیم هر دوی آنها از این که فرقی با جامعه ی اکثریت داشته باشند می ترسند و به نوعی سعی در نفی خود دارند.

فکر می کنید این روزها وظیفه ی هر ایرانی چیست؟ بهتر بگوییم، یک ایرانی همجنس گرا چیست؟ می دانم که اکثر ما همجنسگرایان (Lesbian / Gay) هیچ علاقه ای به سیاست نداریم. اما آیا ما جزیی از بدنه ی این اجتماع نیستیم که هر روز شاهد نقض قوانین و زیر پا گذاشتن حقوق بشر (اگر در ایران وجود داشته باشد) باشیم اما دم برنیاوریم. شاید بسیاری از ماها بگوییم "ای بابا، ما رو چه به سیاست کلاه خودمونو رو بگیریم باد نبره، خیلی هم از سرمون زیاده" اما دوستان باید نشست تا باز هم یک نفر دیگر مثل امیر (دوستی که عکسهای او در شماره ی ۱۰ مجله ماها چاپ شد) مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار بگیرد و در آخر یک عضو دیگر جامعه ی همجنسگرایان ایران از کشور خارج شود و یا بازهم شاهد اعدام چندین نفر دیگر در شهرهای مختلف باشیم. به خاطر آزادی که حق مسلم هر انسان است.

تا به کی از مسایل روز و رخدادهای جهانی خود را کنار بکشیم و بگوییم دیگران هستند که به فکر باشند و کاری انجام دهند. اگر کسی مثل گنجی نبود، آیا هیچ سازمانی در جهان می دانست که در زندانهای انفرادی ایران چه می گذرد؟ پس بایست نقطه ی شروع را پیدا نمود.

روزگار بازی های غریبی دارد. یک روز بیدار می شوی و می بینی همه چیز تغییر کرده. قوانین جدید وضع شده. برای کوچکترین مسایل زندگی ات هم تصمیم گیری شده و تو در میان تعاریف جدیدی از زندگی خصوص ات قرار گرفته ای و نه راه پیش داری و نه راه پس.



وقتی به روش حکومت و روسای آن نگاه می‌کنم، انیمیشن تلوزیونی و کاراکترهای جذابی رو به یاد می‌آورم که هم نسلان من (۲۴ سال تا ۲۹ سال) حتماً به یاد دارند. روسای حکومت مثل آقای با (۱) Mr.Baa به ظاهر همه فن حریفند و در عمل همه ی کارها رو نصفه نیمه انجام می‌دهند. به یکی دو امتیاز کوچک دلخوش می‌شوند و به قدرتهای پوشالی تکیه می‌زنند. (آقای با هیچ وقت دستمزدش بیشتر از یکی دو عدد کلم و هویج نبود و دوستانش بی تدبیرترین حیوانات مزرعه بودند). درست مثل مناقشه ی نیروگاه های هسته ای که آقایان ساستمدار!!!! (اگر بشود سیاست مدار بهشان نسبت داد) به وعده های پوشالی که کشورهای ضعیف طرف معامله ی حکومت می‌دهند، دلخوش هستند و آنقدر تعلل می‌کنند تا روزی که چشمهامان را باز کنیم و ببینیم، سرزمین ما نیز مثل کشورهای همسایه دستخوش نامالایمات شده و سربازان غریبه ی خارجی در حال رژه ی پیروزی در خیابانهای شهرمان هستند. مثل موضوع سد سیوند فارس که این روزها در حال آگیری است بدون این که خیلی ها بدانند با آگیری آن امکان دارد پاسارگاد و مقبره ی نیای بزرگ آریایی ها به زیر آب رود. واکنش دولتمردان به اعتراضات، همانا وضعی نهادن به گریبان دریدنه‌های دردمندان تاریخ و فرهنگ سرزمین مان است.

چقدر به این مسایل توجه داریم؟ چقدر سعی کرده ایم به عنوان یک صاحب نظر در بحثهایی این چنین وارد شویم؟ تا به حال توجه کرده اید، این خود ما هستیم، برای این که احساسات و نوع گرایشمان (هیچ ربطی دارد؟) کشف نشود، خود را کنار می‌کشیم، دایم می‌خواهیم چیزی که نیستیم جلوه کنیم، وجود حقیقیمان را کتمان می‌کنیم و با نقش بازی کردنهای، غالباً بد روز، روز خود را شب کنیم و در پایان هر روز نفسی به راحتی میکشیم که، خدا را شکر امروز هم گذشت.

البته پرواضح است که نقش پررنگ مذهب در نوع حکومت کشور یک مانع بزرگ برای عیان کردن نوع گرایشات (مذهبی / جنسی) و آزادی بیان است. ترس از حکومت حتی در جوامع دموکرات هم وجود دارد و از آنجا که در نسلهای پیشین با توجه به این که اقلیتهای مختلف خصوصاً اقلیتهای جنسی در قشر زیرین جامعه خود را مخفی می‌کردند، ناخودآگاه ترس از انگ خوردن و طرد شدن از جامعه به این نسل منتقل شده، اما آیا می‌توان نسل حاضر همجنسگرایان را با نسل ده سال پیش مقایسه نمود؟

چرا خود رو نفی میکنیم. مگر ما هم مانند دیگران هوش، ذکاوت، قدرت بیان و تفکر نداریم. چقدر امکانات برای ما وجود دارد تا خود را به عنوان یک انسان مختار که آزادی انتخاب دین، مذهب و شریک جنسی اش را دارد نشان دهیم؟ مسلماً امکانات ما بیشتر از ده سال قبل است.

ابتدا از خود شروع کنیم:

آیا درست است فکر کنیم یک ترنس، هیچ عاطفه ای ندارد و تنها در حال بازی کردن رُل یک همجنسگرای مفعول هست؟؟!!! و هیچ احساسی ندارد (۲). اگر کسی از بین ما B Position، بود و صراحتاً هم بگوید او را احمق می‌شماریم و ادعا می‌کنیم که من FULL T هستم. در جمعها و پارتی ها همدیگر را دست می‌اندازیم و هیچ صحبت جدی بین هیچ کس رد و بدل نمی‌شود. اگر کسی هم کمی سرش برای بحثهای سازنده درد کند او را مسخره می‌کنیم که دم رو غنیمت شمار، فردا را چه دیده ای؟؟!!!



اما آیا همه ی زندگی ماها در نقش بازی کردن خلاصه شده است؟ پرورش فرهنگ احترام به نظرات و روش زندگی دیگران راه بایستی از خود شروع کنیم. می بایست نقد پذیر باشیم و بتوانیم دیگران را نقد کنیم. همه ی آدمها در یک سطح فرهنگی و معلومات نیستند، اما آیا کسانی را هم که دارای سطح بالای معلومات هستند می توان از این وظیفه تبرئه کرد؟

می دانم خیلی سخت است که در محیط کار، تحصیل و زندگی اعتراف کنیم چه گرایشی داریم، اما آیا یک Gay / Lesbian بودن به مثابه ی این است که دائماً به دنبال یک شریک جنسی برای خود باشیم و تمام تفکراتمان از سکس لبریز؟؟؟ آیا همجنس خواهی به جز یک گرایش فیزیکی، یک تفکر نیست؟

این وظیفه ی خود ماست که دیگران را با نوع نگرشمان به زندگی آشنا کنیم. وقتی هیچ سخنی از رد یا قبول یک نوع گرایش (تفکری / جنسی / مذهبی) در یک جمع ردو بدل نشود، انتظار داریم مخاطبان ما علم غیب داشته باشند و اجازه می دهیم بدون شناخت ما در مورد شخصیت و منش ما، نظر بدهند؟

مسلماً این طور نیست. ما تفکری داریم که از طلب برابری در جامعه نشات می گیرد. برابری با انسانهای دیگر که خود را طبیعی و ماها را بدون اخلاق و غیر طبیعی می دانند. حداقل کاری که می شود کرد آشنا کردن اطرافیان با تفکرات و نظرات جدید است که گرایش فطری انسانها نیز جزو همین مناسبات به حساب می آید.

یک همجنس گرا (Lesbian / Gay) یک ایده آلیست است. فردی که به عدالت اجتماعی و برابری تمام افراد جامعه، ناخودآگاه اعتقاد دارد. هیچ فکر کرده اید که یک همجنسگرا از نظر احساسات عاطفی بسیار بیشتر از همسالان و همسالان دگر جنس گرای خود رشد کرده است و این قدرت بزرگیست که آمادگی برای تحمل هر شرایطی را فراهم می کند. چند دگر جنس گرا را می شناسید که بدون مشکل تنها زندگی می کنند؟ اغلب همجنس گرایان جدای خانواده در شرایطی بسیار خوب به تنهایی زندگی می کنند، بدون هیچ مشکلی. این نشان می دهد که همجنسخواهان از قدرت استقلال بیشتری برخوردارند.



کمی فکر کنید، این شما هستید که بدنه ی اجتماعی را تشکیل می دهید که در آن زندگی می کنید.

برای شروع بهتر است ابتدا باور کنیم که حقی داریم و حقوقی. بایست باور کنیم که "Lesbian / Gay" بودن یعنی تفکری که ما را به سوی مشخص و یک هدف اجتماعی سوق می دهد.

همه ی زندگی ما در جنبه های سکسی آن ننگجیده است. Gay هستیم؟ Lesbian هستیم؟ این یک رفتار

شخصی است ولی می توانیم با وجود گرایشی که داریم، کمی هم به مسایلی که سرنوشت کشورمان به آن بستگی دارد، حساس باشیم. از بحثهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دوری نکنیم و خودی نشان دهیم. با شروع این بحثها و گفتگوها راه برای اثبات وجود خود نیز پیدا خواهیم کرد. از هر راهی می شود به حق دست یافت.



حق ما چیست؟ حق ما زندگی ای طبیعی مثل دیگر افراد جامعه ایست که در آن زندگی می کنیم. حق ما، طبیعی نشان دادن رفتار (خاص) و گرایش ماست. حق ما، زدودن افکار منحرفی است که در مورد تمام اقلیتها (جنسی، مذهبی و قومی) در جامعه ی مذهبی مآب ما وجود دارد.

بحث حقوقی در این موارد شامل آیتمهای بسیاری می شود، کما این که در کشورهای توسعه یافته از نظر فرهنگی و اقتصادی، پروسه ی گذر از حقوق اولیه سالهاست که به انجام رسیده و حالا همجنسگرایان در حال احقاق حقوق اجتماعی دیگری هستند، مانند حق داشتن فرزند، فرزندی که والدین همجنس دارند، دو پدر و یا دو مادر، در حالی که ما، ابتدا می بایست نوع تفکر مردمی را عوض کنیم که قرنهایست با خوف از همجنس گرایی (همجنس بازی) و لعنت گناهکاران! زندگی کرده اند.

جامعه ما را نمی خواهد؟ مردم ما را مانند بیماران روانی می دانند؟ آیا خود ما هم این را باور داریم؟ پس ابتدا بایست فشار جامعه را تقلیل دهیم. هیچ فکر کرده اید چرا یک Gay می بایست رفتارهای عمومی اش خلاف آنچه در جامعه متداول است، باشد. معمولاً، این خود ما هستیم که باعث می شویم دیگران در مردمان قضاوت کنند. چطور؟ وقتی یک همجنسگرای مرد، بصرف این که یک Gay هست (صرف نظر از Position او) تنها به فکر همبستری با افراد

مختلف است بدون این که مطمئن باشد مخاطب او همجنسگرا هست یا نه، دیگر از مردم عامی با تفکر محدود و دید بسته چه انتظاری می رود؟ و یا یک Lesbian از ترس این که در جامعه بیمار و روانی خوانده شود از بیان کردن گرایش های خود طفره می رود تا حدی که تن به ازدواج اجباری میدهد و باعث سرخوردگی در زندگی اش می شود چرا؟ چون قدرت رویارویی با جامعه ای که هر چیز را با مذهب عجین می کند، ندارد.

یک همجنس گرا یک ایده آلیست است. فردی که به عدالت اجتماعی و برابری تمام افراد جامعه، ناخودآگاه اعتقاد دارد. هیچ فکر کرده اید که یک همجنسگرا از نظر احساسات عاطفی بسیار بیشتر از همسران و همسالان دگر جنس گرای خود رشد کرده است و این قدرت بزرگیست که آمادگی برای تحمل هر شرایطی را فراهم می کند؟!

خیلی از ماها حتی یک سکس کامل در عمرمان نداشته ایم ولی به خیلی چیزها محکوم می شویم. چه کسی مقصر است؟ مسلم است این خود ما هستیم که باعث شده ایم مردم بهمان انگ بچسبانند که فلانی، فلان کاره است. اینجاست که بحث فرهنگ بوجود می آید.

فرهنگ سازی در این زمینه دیگر راهیست برای پیمودن این جاده ی ناهموار. از جامعه ی کوچک اطراف خود شروع کنیم. هیچ همجنسگرایی وجود ندارد که دوستان دگرجنس گرا نداشته باشد، اولین کار روشن کردن ذهن دگرجنسگرایان است که به ما به دیده ی انسانی بوالهوس و بی ارزش نگاه می کنند، البته این نوع نگاه نسبی است و شامل همه ی افراد نمی شود اما همین درصد (کم یا زیاد) می توانند در انحراف افکار عمومی بسیار موثر باشند. البته بحث با افراد مذهبی و کسانی که داعیه ی حکومت اسلامی



را دارند هیچ به نتیجه نخواهد رسید ولی با بحث در جوامع دانشگاهی، محیط کار و یا محافل دوستانه بسیار راحت می توان به جوانب موضوع پرداخت.

سخن کوتاه می کنم و از تکرار مکررات می پرهیزم. چون در رابطه با موضوع فرهنگ سازی در جامعه در مورد هر موضوعی، یک بستر آماده لازم است تا تک تک افراد نسبت به آن موضوع یک آمادگی ذهنی پیدا کنند. به عبارت دیگر، هر مساله ای که جزو رفتارهای نسبی یا قطعی افراد باشد، برای مردم آنقدر عادی شود، که بحث پذیرفتن یا نپذیرفتن وجود نداشته باشد، بلکه احترام به عقاید دیگران جزو رفتار عادی جامعه قرار بگیرد حال چه رفتار ما از طرف جامعه پذیرفته شود چه نشود. این مهم به عهده ی این هیچ کس نیست جز خود ما.

در آخر بازهم به این فکر کنیم که هیچ تفاوتی بین ما و اجتماعی که در آن زندگی می کنیم وجود ندارد. سعی کنیم خودمان باشیم و از بیان احساس خود نهراسیم، هیچ آیینی عشق را منع نکرده پس عاشق باشیم تا زندگی رنگهای روشنش را به پنجره هامان بریزد.

واراند

مهرماه ۱۳۸۴ خورشیدی

پانویس

۱- آقای با بزی عروسکی بود که سالهای دهه ی شصت تلوزیون ایران در قالب برنامه ی کودکانه پخش می کرد و اعمال او به مثابه ی فرهنگ جامعه ای بود که در آن می زیست.

۲- به کار بردن مثالی واژه ی ترنس و افراد متعلق به این گروه برای روشن کردن ذهنیتی است که در عام وجود دارد. همه ی ما می دانیم که در فرهنگ عامه ی مردم ایران این افراد، به عنوان **اواخواهر** یا... معروف می باشند و باز هم پر واضح است که افرادی که همجنسگرا نیستند نقش این گروه را در سکس، مفعول می دانند. در حالی که ممکن است یک ترنس اصلاً همجنسگرا نباشد که البته این خلاف تصور عام است. رجوع کنید به ویژه نامه شماره ی ۹ ماها (به تفصیل در این مورد توضیح داده شده است).



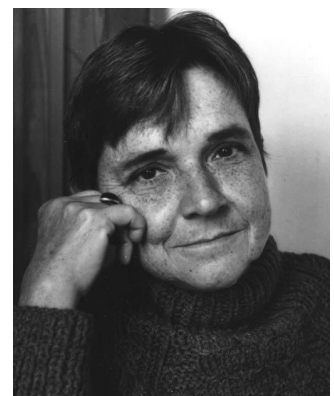
زنان از زن هویت یافته

تهیه و تنظیم: دلارام

بسیاری از زنان فعال مبارزات همجنسگرایی در طول تاریخ اعتقاد داشتند که واژه های بشری ساخته ی دست مردان هستند و مردان از واژه ی همجنسگرایی و حتی زنان همجنسگرا هم برداشت های مردانه کرده اند. به همین دلیل لزبین های فعال در راستای خود اتکایی همه جانبه ی زنان بر آن شدند تا با استفاده از واژه هایی معانی مورد نظر کلمات را به آنها بدهند. اصطلاح زنان از زن هویت یافته یا Identified-Women یا Women اصطلاحی است که برای زنانی که از لحاظ عاطفی و یا جنسی بیشتر با زنان در ارتباطند تا با مردان به کار می رود. در ابتدا این واژه فقط لزبین ها را در بر داشت اما اکنون گاهی برای زنان دوجنسخواه و یا دگرجنس خواه فمینیست هم به کار برده می شود. برخی اعتقاد دارند اصولاً نظریه های فمینیستی به زنان از زن هویت یافته متکی است.

فعالین عرصه ی مبارزات لزبینی که اغلب آنها نویسنده یا منتقد هستند از این واژه در نوشته های خود به عنوان مختلف استفاده کرده اند. مفهوم زن از زن هویت یافته برای نویسندگان خلاق مهم است و گاه نوشته های آنها پیوند زنان و جوامع زنانه را ترسیم کرده اند.

آدرین ریچ (Adriene Rich) شاعر و منتقد آمریکایی در یکی از نوشته های خود با عنوان "نا همجنس خواهی اجباری و حیات لزبینی" در سال ۱۹۸۰ نظریه ای فمینیستی خلق می کند که آن را دوباره نویسی در فرهنگ مردسالاری می نامد. ریچ در آثار و بحث های خود درباره ی آموزش، سیاست جنسی، باز تولید و هویت قومی کمک مهمی به فمینیسم می کند. ریچ بسیاری از واژه های مردسالار از جمله مادر بودن و آموزش زنان را به نفع فمینیسم معاصر تغییر داد و مفهوم **لزبین** را باز تعریف کرد. او از طریق تمایز قائل شدن بین حیات تاریخی لزبین و پیوستار لزبین یا تجربه ی زنان از زن هویت یافته مرزهای تجربه و تاریخ لزبین را به طور وسیعی گسترش داد. ریچ در تمام نوشته هایش و در دید زن مدارش نسبت به تاریخ جهان، سنت جدیدی در پژوهشگری فمینیستی خلق می کند. از دیگر آثار ریچ می توان به زاده ی زن (۱۹۷۶)، درباره ی دروغ ها، رازها و سکوتها (۱۹۷۹)، خون، نان و شعر (۱۹۸۶) اشاره کرد.





مونیک ویتینگ (Witting Monique) نویسنده ی فرانسوی و نظریه پرداز لزبین در کتاب زنان لزبین (۱۹۶۹) و اشخاص لزبین: مطالبی برای یک فرهنگ نامه (۱۹۷۶) فرهنگ غربی را نرینه کلام تعریف کرد ولی تفاوت او با سایر فمینیست ها در تاکید بر این نکته بود که نظریه و عمل فمینیسم فقط باید در دیدگاه زنان و نه دیدگاه مردان نسبت به زنان متمرکز باشد. ویتینگ در پی آن است که دریابد که چه نوع مناسبات اجتماعی بین زنان از زن هویت یافته وجود دارد و شخص لزبین را بیرون از جهان زبانی مردانه قرار می دهد. او خواهان درک جدیدی از احساسات جنسی زنان است که لذت باشد، نه تولید مثل و اسارت نا همجنس خواهانه ی زنان. به نظر ویتینگ **رابطه ی لزبینی** مکانیزم تحقق این



درک جدید خواهد بود زیرا واژه ی **لزبین** بر خلاف واژه ی زن دارای بار مثبت و معرف هویت جنسی سرکوب نشده و سالم است. ویتینگ مدعی است رابطه ی لزبینی نه تنها دسته بندی های اسارت مادی را از بین می برد بلکه به زنان قدرتی معنا شناختی برای نامیدن و تعریف مجدد از خود می بخشد.

شارلوت بانچ (Bunch Charlotte) از بنیان گذاران مجله ی کووست (Quest)،

نشریه ی پیشرو ی نظریه ی لزبینی است. بانچ از نظریه ی فمینیسم سوسیالیستی بهره برد تا استدلال کند سازمان دهی کار متکی بر پیش فرض های نا همجنس خواهانه است. نوشته های بانچ به شکل گیری نظریه ی لزبینی همچون عنصری مهم در فمینیسم معاصر یاری رساند. او و دیگر لزبین های فعال همچون آدرین ریچ طرحی جامع برای بررسی ناهمجنس خواهی اجباری به عنوان یکی از نهاد های اجتماعی سرکوبگر ارائه می دهند.





شکنجه همجنسگرایان در ایران

مترجم: ج. شیرازی

این مطلب ابتدا در سایت اخبار روز به چاپ رسید که اصل و لینک آن را برای ماها ارسال می کنم.

<http://www.iran-chabar.de/1384/07/17/shirazi840717.htm>

آقای DOUG IRELAND روزنامه نگار همجنسگرای معروف آمریکایی که در سایت گی سیتی نیوز آمریکا (<http://www.gaycitynews.com>) مطلب می نویسد و در آشنایی افکار عمومی جهان با وضعیت سخت همجنسگرایان ایران نقش فعالی ایفا کرده، چند روز پیش مصاحبه ای با امیر، جوان ۲۲ ساله همجنسگرای ایرانی که خود مورد شکنجه واقع شده و اخیراً از کشور خارج گردیده، انجام داده که در بسیاری از روزنامه ها، مجلات و سایتهای خارجی به چاپ رسید. مطلب فارسی زیر از روزنامه سیدنی استار ابزرو ترجمه شده است. لینک روزنامه استار ابزروور استرالیا:

<http://www.ssonet.com.au/display.asp?ArticleID=4745>

امیر یک همجنسگرای ۲۲ ساله ایرانی است که که توسط پلیس در یک اقدام وسیع نیروی انتظامی برای مقابله با فعالیت همجنسگرایان در اینترنت دستگیر گردید. او در بازداشت مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفت، به اعدام تهدید شد و صد ضربه شلاق خورد. او در ماه آگوست از ایران فرار کرد و حالا در انتظار دریافت پناهندگی از یک کشور موافق حقوق همجنسگرایان، در ترکیه به سر می برد. در یک مصاحبه تلفنی دو ساعته از ترکیه با امیر (با



کمک یک مترجم) او اطلاعات دست اولی از شیوه و روش های خوفناک برخورد جمهوری اسلامی در سرکوب همجنسگرایان ایران در اختیار گذاشته. داستان او این است:

امیر اهل شیراز است، شهری با جمعیتی بیش از یک میلیون سکنه در جنوب غربی ایران که شاه در دهه شصت و هفتاد (میلادی) در این تلاش بود که آن را **پاریس ایران** کند، و جمعیتی از همجنسگرایان را به آن شهر جلب کرد که شیراز را به عنوان محل گذران تعطیلات خود برمی گزیدند. اما بعد از انقلاب ۱۹۷۹ به رهبری آیت الله خمینی، با شیراز به عنوان یک شهر طاغوتی برخورد شد. پدر امیر در حمله شیمیایی در جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۷ کشته و لقب شهید به خود گرفت که بر اساس آن خانواده اش از حقوق و منافع ویژه دولتی برخوردار می شدند.



امیر که در کنار مادر، یک برادر بزرگتر و دو خواهر، رشد کرد، می گوید: "من از همان ۵ یا ۶ سالگی می دانستم که گی هستم - من همیشه بازی کردن با دختران را ترجیح می دادم. من اولین تماس جنسی ام با یک مرد را زمانی که ۱۳ سال داشتم تجربه کردم. ولی در خانواده ام هیچ کسی از همجنسگرا بودن من اطلاعی نداشت."

بازداشت امیر به خاطر گی بودن دو سال پیش اتفاق افتاد: "من در یک جشن خصوصی شرکت کرده بودم، حدود ۲۵ جوان آنجا بودند که همه ما دوستان صمیمی هم بودیم، یکی از بچه ها، احمد رضا- که پدرش افسر سرهنگ نیروی امنیتی بود- و پلیس از گی بودنش اطلاع داشت، جاسوسی کرد و به مسئولان خبر داده بود که همچون جشنی در حال انجام شدن بود."

احمد تا رسیدن همه بچه ها منتظر ماند، و بعد به رئیس اداره امر به معروف و نهی از منکر، به ریاست سرهنگ صفانیا زنگ زد، که چند دقیقه بعد به محل جشن هجوم آوردند. در باز شد و پلیس به داخل هجوم آورد، به ما توهین کرده و حین ضرب و شتم ما داد می زدند که: "کی مفعوله؟ کی فاعله؟" رئیس حمله کنندگان سرهنگ جوانمردی بود. وقتی یکی سعی می کرد آنها را از کتک زدن صاحب خانه باز دارد، آنها از فلفل پاش استفاده می کردند. یکی از شرکت کنندگان یک ترانس سکشوال بود و پلیس آنچنان به سر و صورتش زدند که صورتش زخمی و پرده گوشش پاره شد و به بیمارستان منتقل شد. احمد رضا (گی جاسوس) در حالی که پلیس ما را می زد مشغول معرفی کردن و لو دادن تک تک بچه ها بود. پلیس ملافه برداشته، آن را پاره کرده و با آن چشمان ما را بسته و درون ماشین انداختند و ما را به بازداشتگاهی در محل نیروی انتظامی بردند که معروفیتی مانند بازداشتگاههای گ.ک.ب شوروی دارد و ترس در دلها می اندازد."

امیر می گوید: "من سومین نفری بودم که مورد بازجویی قرار گرفتم. پلیس فیلم ویدیویی گرفته شده در محل جشن را ضبط کرده بود، که در آن من یک شعری می خواندم. پلیس از من خواست که آن شعر را دوباره تکرار کنم. پرسیدم چه شعری؟ و آنها شروع به کتک زدن به سر و روی من کردند. وقتی سعی کردم گی بودنم را انکار کنم آنها کفش هایم را در آورده و شروع به کابل زدن به کف پاهایم کردند. درد وحشتناک بود. من همچنان چشم بسته بودم. آنها در خانه محل جشن آلت مصنوعی مردانه پیدا کرده بودند، آنها مرا با آن کتک زدند و آن را با فشار در دهانم فرو می کردند. وقتی به آنها گفتم که پدرم شهید شده و من فرزند شهیدم، آنها با شدت بیشتری مرا زیر کتک گرفتند. آنها کارت ام (که حقوق ویژه فرزند شهید بودن را به من می داد) ازم گرفتند و گفتند که به دانشگاهی که در آن در رشته کامپیوتر تحصیل می کردم، اطلاع خواهند داد."

امیر ادامه می دهد "آنها به محل سکونت من رفتم و کامپیوترم را ضبط کردند و در آن عکسهای همواروتیکی مردانه پیدا کردند و آنها را به مادرم نشان دادند. همین باعث شد که مادرم به گی بودنم پی ببرد. در آخر محاکمه شده و به پرداخت صد هزار تومان جریمه شدم. قاضی در حین جریمه کردنم گفت: اگر در معاینه پزشکی ثابت شود که عمل دخول بر تو واقع شده، به اعدام محکوم خواهی شد."



امیر می گوید که بیشتر پیگرد و سرکوب همجنسگرایان توسط بسیج انجام می شود. افراد بسیجی بیشتر از طبقات پائین و نادر جامعه و همینطور مجرمان انتخاب می شوند و کارهای کثیف و خشن به آنها واگذار می شود تا رژیم ادعا کند که به طور رسمی دخالتی در کارها ندارد و مسئول هم نیست. به طور مثال در جریان تظاهرات دانشجویان هم بسیج مسئول مقابله با دانشجویان و ضرب و شتم آنها بود.

یک سال بعد از بازداشت، امیر با چت رومهای یاهو در اینترنت آشنا می شود. "یکی وارد چت روم شد و شروع کرد برایم پیام دادن، ولی بهش گفتم که او تیپ من نیست و خصوصیات پسری که تیپ من باشد را بهش گفتم. چند لحظه بعد فرد دیگری شروع کرد به پیام فرستادن، با هم عکس رد و بدل کردیم و او بلافاصله آدرس وب سایت خود را برایم فرستاد و او درست همان خصوصیات و مشخصاتی را داشت که من به فرد قبلی گفته بودم که دارم دنبالش می گردم. بعدها مشخص شد که هر دو نفر مامور پلیس بوده اند. آنها افراد زیادی داشتند که براحتی هر تیپ مورد نظر فرد را می توانستند تحویل دهند."

از آشنایی با پسر دومی که در چت روم با من تماس گرفته بود خوشم آمد و خیلی ذوق زده شده بودم و برای دیدن همدیگر، در کنار گیشه تلفنی نزدیک پل باغ صفا قرار گذاشتیم. وقتی به آنجا رسیدم من و او با هم راه افتادیم که حرف رده و بیشتر همدیگر را بشناسیم اما ۳۰ ثانیه بعد دستی از پشت روی شانه ام حس کردم (که بعدها معلوم شد یک پلیس مخفی بنام علی پناهی است.) و به اتفاق دو نفر بسیجی دیگر به من دستبند زده، با زور سوار ماشین کرده و به محل نیروی انتظامی که محل ترسناکی است، بردند. آنجا من گی بودم و این که این ملاقات یک شیوه آشنایی همجنسگرایانه است، را انکار کردم اما آنها تمام پیامها و عکسهای رد و بدل شده من و طرف مقابل در چت روم را که پرینت کرده بودند، به من نشان دادند. بعد از آن شکنجه ها شروع شد؛ "یک صندلی فلزی در وسط اتاق بود آنها یک شعله گازی در زیر صندلی قرار داده و مرا مجبور به نشستن روی صندلی کردند. آنها مرا تهدید کردند که به سربازخانه بفرستند تا همه سربازان به من تجاوز کنند. یک شیشه آب نوشیدنی روی میز بود. علی پناهی به یکی از بسیجی ها دستور داد که شیشه را برداشته و در مقعد من فرو کند و سر من فریاد زد که: "این بهت یاد می ده که دیگه یاد کیر نکنی." از نشستن روی آن صندلی فلزی که داغتر و داغتر می شد آنچنان وحشت داشتم که مجبور به اعتراف شدم. بعداً آنها پرونده مرا در آورده و گفتند که من "یک کونی معروف در شیراز هستم". و بعد آنقدر کتکم زدند که بیهوش شدم و در همان حالت مرا در سلولی انداخته بودند. وقتی بیهوش آمدم تعداد زیادی از پسران گی را در آن سلول دیدم. یکی از آنها برایم تعریف کرد که بعد از دستگیری اش، او را مجبور کرده بودند که در چت رومها با دیگران قرار ملاقات گذاشته و همه آن افراد را دستگیر کرده بودند و این افراد درون سلول همان افراد دستگیر شده هستند.

در آخر همه ما مورد بازجویی و دادگاهی شدیم. قاضی چهار نفر ما را، از جمله خود من، به شلاق خوردن محکوم کرد. خبر در همه روزنامه ها چاپ شده بود که اعضاء یک گروه همجنسگرا دستگیر شده اند و نام افراد هم درج شده بود. من به صد ضربه شلاق محکوم شدم. قبل از این که صد ضربه تمام شوند من بیهوش شدم. وقتی بیدار شدم پاهایم آنچنان بی رمق بودند که نتوانستم بایستم. آنها قبلش به من گفته بودند که اگر در حین شلاق خوردن داد و فریاد کنم شدت ضربه ها را بیشتر خواهند کرد. بهمین دلیل دستهایم را گاز می گرفتم که داد نزنم و اثر ضخم عمیق دندان در دستهایم را حس می کردم.



بعد از آن زندگی برای امیر غیر قابل تحمل شد؛ و مرتب مورد تعقیب و مراقبت افراد بسیج و نیروی امر به معروف و نهی از منکر بود. امیر می گوید که بعد از اعدام دو نوجوان همجنسگرا در مشهد در سال جاری و اعتراضات وسیع جهانی بر علیه اعدام آنها، شرایط برای او و دیگر همجنسگرایان در ایران سخت تر شده. او می گوید که به طور مرتب تحت تعقیب، مراقبت و تهدید بوده است: "بعد از اعدامهای مشهد، سر زدن مسئولان تقریباً حالت روزانه به خود گرفت، آنها به خانه ما می آمدند و تهدیدهای خود را تکرار می کردند. آنها از همه کارها و رفت و آمد من اطلاع داشتند. آنها بطور دقیق به من می گفتند که در هنگام خروج از خانه کجا بوده ام و چه کارهایی کرده ام. من به نقطه ای رسیده بودم که حتی به دوستان نزدیک خودم شک داشتم که برای آنها جاسوسی می کنند. در یکی از این سرزدهها، علی پناهی، کسی که بازداشت کرده بود، به موهایم چنگ زده و آنها را کشید و گفت که "اگه ازت بخوام کیرمو می خوری؟" به یکی از دوستان من قبلاً در ازاء آزاد شدن بدون هیچ پرونده ای، توسط همین علی پناهی تجاوز شده بود.

"هر وقت از خانه خارج می شدم، و هر زمانی که می خواستند، حتی وسط روز مرا بازداشت کرده مورد پرس و جو قرار می دادند، دست پاچه ام می کردند، ازم می پرسیدند کجا بوده ام یا آیا برای کیر گشتن از خانه بیرون زده ام؟" و از من می خواستند که در خانه بمانم و به خیابان سر نزنم. در یکی از این بازداشتها و سوال و جوابها، سرهنگ جوانمردی اعلام کرد که اگر یک بار دیگر دستگیر شوم اعدام خواهم شد. درست مثل پسرای مشهدی" او درست همینها را گفت و ما (هم من و هم او) می دانستیم که منظورش از پسرای مشهد همان دو پسر گی مشهدی که اعدام شدند، بود. اتهام تجاوز و دزدی که به آنها زده شده همه جعلی و ساختگی بود؛ وقتی تو دستگیر می شوی، با ضرب و شتم و تهدید مجبور می شوی به اتهاماتی اعتراف کنی که انجام نداده ای. این مسئله همیشه اتفاق می افتد و برای دوستان خودم هم اتفاق افتاده. امیر می گوید: "من به دلیل سابقه ام نمی توانستم کار پیدا کنم و کلاً به خاطر علنی شدن گی بودنم، کاریابی مشکل بود و به خاطر پرونده ام کار دولتی هم به من نمی دادند." آخرین بار که آنها (افراد بسیج/ پلیس) به خانه امیر سر زدند، او قبل از آن تصمیم به خروج از کشور گرفته بود، پس: "بهانه آوردم که می خواهم برای امتحان ورودی دانشگاه برای مدرک ارشدی به تهران بروم. من از سه سال قبل یک پاسپورت داشتم. در تهران از یکی از دوستانم پول قرض کرده و با اتوبوس به ترکیه آمدم. در مرز ترکیه پولی برای رشوه دادن به مامور مرز نداشتم ولی شناس آوردم، مامور پاسپورتم را گرفته، مهر زد و بهم پس داد و من از مرز گذشتم."

وقتی از امیر سؤال می شود که در رابطه با اوضاع ایران و آینده خود چه پیامی برای جهان خارج دارد، او بعد از مکثی می گوید: "شرایط گی ها در ایران وحشتناک است. ما از هیچ گونه حقوقی برخوردار نیستیم. آنها مرا زیر کتک گرفته و به اعتراف کردن به هر چیزی وادار می کردند و من هم اعتراف می کردم. گی و لزبین های ایرانی تحت فشاری باورنکردنی واقع هستند، آنها به کمک احتیاج دارند، آنها به دخالت خارج نیازمندند. اوضاع واقعاً بد است، جداً بد. ما بطور مرتب در اجتماع، در خیابان، در مسیر خرید، در راه خانه و همه جا مورد توهین و شماتت واقع می شویم، همه ما، همگی ما! یکی از دوستان صمیمی ام، نیما، یک ماه پیش در شیراز خودکشی کرد. او بیش از این نتوانست تحمل کند. من نمی دانم برای خودم چی پیش می آید. من بدون پول هستم، نمی دانم چه کاری باید بکنم. فقط امیدوارم مرا به ایران پس نفرستند. آنها مرا می کشند.



نقدی بر نقدی بر نقدی

فرزان

نقدی بر توضیحات واژه گی - سپنتا-شماره ۱۰

بنده فرزان هستم. به خدمت دوست عزیزمان عرض کنم که بله هر کتابی به زبان قابل فهم آن جامعه نوشته می شود و چون بخش گات های اوستا به تایید زبان شناسان به زبان التصاقی (ترکی قدیم) می باشد پس زبان مردم آن دوران هم ترکی بوده است.

در ادامه دوست عزیزمان فرموده اند که ایران کشوری است که زبان آن فارسی است که کاملاً غلط می باشد. شما فقط می توانید بگویید که زبان فارسی زبان رسمی کشور است و بس. این ادعا ی شما صرفاً سوء استفاده از رسمی شدن زبان فارسی است. این که زبان کشور ایران فقط فارسی نیست دیگر نیاز به اثبات ندارد. زبان فارسی هم ریشه در یشت های اوستا دارد که در زمان ساسانیان به اوستا اضافه شده است. اما زبان ترکی ریشه در گات های اوستا دارد.

اما این که فرموده اند خود گاتها هم ریشه اوستایی دارند اصلاً مفهوم نیست. اوستا اسم یک کتاب است نه یک زبان و گاتها هم بخشی از اوستا می باشند. اگر گاتی وجود نداشت که اوستایی نبود. در ادامه دوست عزیزمان زبان ترکی را یک زبان غیر ایرانی معرفی نموده اند که باید بگوییم ایران صرفاً یک مفهوم جغرافیایی است و لا غیر. مگر نزدیک نیمی از مردم ایران به زبان ترکی صحبت نمی کنند؟ در گذشته نیز چنین بوده است و زبان ترکی در ایران قدمت شش هزار ساله دارد. چرا این قدر اصرار می ورزید که ایرانی بودن را معادل فارس بودن معرفی کنید؟ این کار شما بی شباهت به کار نژادپرستان و شوونیستها نیست.

باز هم از شما ممنونم.

Bamaram_khoshgel2000@yahoo.com

ماها: از ادامه بحث بیشتر در این مورد در ماها پوزش می خواهیم و دوستان عزیز سپانتا و فرزان در صورت تمایل می توانند مباحث خود را بطور مستقیم را ادامه دهند.



شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

مطلب "چه کاری از دست من بر می آید" در شماره قبلی ماها نکات خوبی داشت اما اونجایی که نویسنده زیر بغل خودش و خوانندگان ماها هندونه می زاره و میگه که خوانندگان در معرفی کردن مجله ماها، سنگ تمام گذاشتن منو به خنده انداخت. مطلب مربوط به همجنسگرایان دانمارک تو شماره ۶ یادتونه؟ آگه یادتون نیست برین دوباره بخونین. تو اون مطلب نوشته شده بود که وقتی اکسل در سال ۱۹۴۸ (یعنی حدوداً ۵۳ سال پیش) اولین انجمن همجنسگرایان دانمارک را درست می کنه، در فاصله چهار سال ۲۶۰۰ نفر عضو می شن. تو اون سالها همجنسگرایی در همه جهان به عنوان بیماری معرفی می شد. هیچ گروه و سازمان متعلق به همجنسگرایان تو جهان وجود نداشت، هیچ حزب و گروه و هیچ سازمان حقوق بشری در جهان از گی و لزبین ها حمایت نمی کرد و در قوانین همه کشورهای جهان همجنسگرایی به عنوان گناه و جرم و در نتیجه غیر قانونی بود، اینترنت نبود و کشور (امروز) چهار تا پنج میلیونی دانمارک، جمعیت کمتری داشت. با اینهمه ۲۶۰۰ نفر از گی های دانمارک در اون شرایط دور هم جمع می شن تا برای خود کاری بکنند. حالا شما را به بخدا قسم، ۵۳ سال بعد از جریان دانمارک، در قرن ۲۱، در عصر اینترنت، در حالی که در جهان همجنسگرایان آزاد و قانونی هستن و در خیلی کشورها حق ازدواج هم دارن، در کشور ۶۵ میلیون نفری ایران، هشتصد و خورده نفر مشترک مجله شدن هنر است یا نویسنده ماها داره طعنه می زنه؟ این شوخی و بهتره بگم طعنه نویسنده ماها منو به یاد حرف افرادی میندازه که چپ و راست باد به غبغب میندازن و میگن بابا ما ایرانیا تاریخ و تمدن و فرهنگ دو هزار و پانصد ساله داریم. ولی از خودشون نمی پرسن که بابا وقتی تو فرهنگ دوهزار و پانصد ساله داری پس چرا مردمتم این قدر بی فرهنگ هستن؟ از جمله بی فرهنگی در راندگی، بی فرهنگی در دخالت در زندگی خصوصی افراد، بی فرهنگی در اجازه دادن به دیگران که برایشان تعیین تکلیف کنن، بی فرهنگی در دست و پا زدن تو سنت و ناآشنایی با علم امروزی در باره سکس و همجنسگرایی، بی فرهنگی در ناموس پرستی و زن کشی و دختر کشی، بی فرهنگی در تنظیم حرکات و گفتار خود بر اساس این که بقیه چی فکر می کنن نه بر اساس این که خودشان واقعاً چی می خوان و هزاران مورد دیگه. شما را به جدتون قسم وقتی حرفی می زنین قبلش یک خورده روش فکر کنین. همین امروز (۲۵ مهر) که با مسؤل ایمیل ماها چک کردم، تعداد خوانندگان به ۹۰۰ نفر رسیده ولی به نظر من این هم خیلی کمه. همین حالا چند میلیون هموطن همجنسگرا هنوز نمی دونن که گی هستن، احساس گناه می کنن، میرن بر خلاف خواسته خودشون ازدواج می کنن، تو تنهایی رنج می برن. باید با هم همه دوستان و یاران را از زیر آوار به در آوریم و به اونها کمک کنیم که تو تنهایی نیوسن.



ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همین طور برای **اشتراک «ماها»**، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majale_maha@yahoo.com